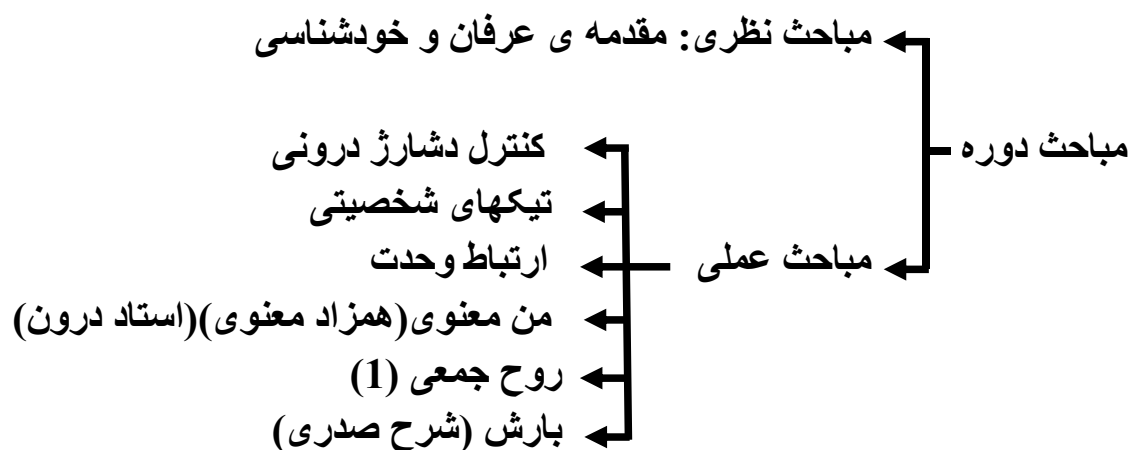


به نام خدا

جزوه حاضر، شامل آخرین تغییرات دروس دوره پنج عرفان حلقه می باشد که به شکل رایگان به همه همراهان عرفان کیهانی تقدیم می گردد. (نسخه 1.1) (90/6/15) (این شماره نسخه ها به دلیل احتمال اشکالاتی در متن و تصحیح آنها می باشد)

دوره ی پنج



شارژ و دشارژ درونی

همانطور که در جزوه دوره چهار به شکل اجمالی توضیح داده شده است، انسان در زندگی با انرژی های مختلفی سر و کار دارد:

1- انرژی نوع یک

منظور از انرژی نوع یک همان انرژی است که از تجزیه ATP به ADP در فرآیند متابولیسم به دست می آید. منظور همان غذایی است که با تغذیه انسان، به مصرف سلول های بدن می رسد و سوخت سلولی ماست، برای ادامه حیات سلولهای جسم (مرکب) و رشد و نمو به این نوع انرژی نیازمندیم.

2- انرژی نوع دو

انرژی نوع دو انرژی است که فرد از محیط بیرونی دریافت می کند و مربوط به کالبد روانی ست (رجوع به جزوه دوره 4). این انرژی می تواند به واسطه تعریف و تمجید و ارضای میل خودشیفتگی فرد از طریق دیگران (شارژ بیرونی) بدست آمده و به واسطه دشارژ بیرونی تخلیه و ساکشن شود.

3- انرژی نوع سه

انرژی نوع سه مانند انرژی نوع دو مربوط به کالبد روانی است اما کاملاً درونی می باشد. مثلاً فرد با عبادت یا نماز شب و ... احساس آرامش درونی (شارژ درونی) می کند و یا با یادآوری خاطرات تلخ، این انرژی را از دست می دهد. همچنین برخی از توقعات که پاسخ نگرفته اند و آرمان ها یی که در ذهن فرد است نیز می تواند باعث ساکشن این انرژی شود. بحث حلقه کنترل دشارژ درونی در مورد این نوع انرژی است

4- انرژی نوع چهار

انرژی نوع چهار، انرژی ذهنی است. برای مثال فردی که پس از انجام حرکات ورزشی سخت و طولانی به واسطه ایجاد اسید لاکتیک در عضلات، دچار فلج مقطعی شده است و قادر به راه رفتن نیست اگر با شرایط مخاطره آمیزی مواجه گردد برای مثال فرزند خود را در خطر سقوط از ارتفاع ببیند، به یکباره می دود و فرزند خود را نجات می دهد. این انرژی که انگیزش ذهنی برای جذب و جاری شدن آن لازم است، انرژی نوع چهار نام دارد. برخلاف انرژی نوع دو و سه که مربوط به کالبد روانی است، انرژی نوع چهار، همانطور که گفته شد، انرژی ذهنی است.

وجود ما همانند یک کشتی است که در اقیانوس زندگی به پیش می رود. در دوره 4 با دریافت حلقه کنترل دشارژ درونی این کشتی در مقابل طوفان ها و امواج بیرونی مقاوم شد، اما این کشتی از درون ملتهب است و انبار مهمات آن هر لحظه امکان انفجار دارد.

عوامل دشارژ درونی همانند انبار مهمات درون کشتی وجود، هر لحظه آماده اشتعال و انفجار است و این عوامل دشارژ درونی به چند دسته تقسیم می گردند :

1- خاطرات

خاطرات انسان به دو بخش تقسیم می گردد. خاطرات مثبت و خاطرات منفی. اما خاطرات مثبت فرآرند و خاطرات منفی در یاد و خاطره انسان، رسوب می کند و هر لحظه فرد با یادآوری خاطرات منفی، ممکن است دشارژ شده و به فاز منفی می رود.

بسیاری می گویند که ای کاش خاطرات منفی فراموش میشد؛ اما حقیقت این است که **خاطرات انسان، هویت انسانند**. خاطرات منفی اگر باعث دشارژ فرد نشود، دارای درس ها و نکات بسیاری در زندگی است ولی اگر فرد با یادآوری آنها دشارژ شود، دیگر قادر به درک این نکات و درس ها نخواهد بود. بنابراین نقطه ایده آل این است که خاطرات فراموش نشوند، اما بار منفی دشارژ کننده از روی خاطرات منفی برداشته شود.

همچنین بسیاری افراد با یادآوری خاطرات مثبت خود نیز دشارژ می شوند برای مثال نمی توانند فیلم تولد، ازدواج و سایر خاطرات خوش خود را نیز نگاه کنند زیرا با یادآوری این خاطرات و مقایسه آن با وضعیت کنونی خود دلتنگ بسیاری افراد، روزها و شرایط گذشته، جمع دوستانی که دیگر در کنار هم نیستند و... می گردند و همین موضوع باعث دشارژ می گردد. این دشارژ کاملاً درونی است و هیچ عامل خارجی محرک آن نیست.

2- توقعات

توقعات انسان از دیگران و از شرایط زندگی می تواند عامل دشارژ درونی او باشند. توقعات می تواند منطقی و یا غیر منطقی باشند اما به هر حال در خیلی مواقع، بسیاری از توقعات انسان اجابت نمی شود و شرایط آن گونه که او توقع دارد نخواهد بود. توقعات انسان از اطرافیان و محیط و ... چه منطقی باشد و چه غیر منطقی، نباید عامل دشارژ گردد.

3- آرمانها

هر انسانی آرمانهایی دارد که می تواند عامل دشارژ او گردد. این آرمانها می توانند دست یافتنی و یا دست نیافتنی باشند. انسان متعالی، برای به دست آوردن آرمانهای دست نیافتنی تلاش می کند و در برابر آرمانهای دست نیافتنی تسلیم می گردد. اما هیچکدام نباید عامل دشارژ او گردد.

مفهوم شاهد

از دوره یک با نام شاهد کم و بیش آشنا شده ایم. مفهوم شاهد، به شکل عملی در حلقه ذهن بی ذهنی (رجوع به جزوه دوره 6) درک خواهد شد، اما در این دوره نیز به صورت تئوری بحث هایی در مورد مفهوم «شاهد» مطرح می گردد.

دو نوع شاهد تعریف می گردد:

(1) **شاهد بیرون:** شاهد بیرون به درک اصل مرکزیت عام ذرات در هستی رسیده است (رجوع به جزوه دوره سه) و از نظر او، تمام ذرات عالم هستی با هم برابرند و هیچ یک از تجلیات خداوند بر دیگری ارجحیت

ندارد. در این نگاه، به هیچ یک از ذرات عالم هستی هتک حرمت نمی شود، در واقع شاهد بیرون به درک «فاینما تولوا فثم وجه الله» رسیده است و تمام جزء به جزء هستی را هم ارزش و هم پایه می بیند. شاهد بیرون تمام وقایع را با چشم دل می بیند.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی ست آن بینی

شاهد بیرون، ظاهر بین نیست و نگاه باطن بین دارد و در تمام ذرات هستی خدا را می بیند. ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما بالاتر از نگاه باطن بین نگاه ذات بین است در این نگاه فرد هیچ چیز جر خدا نمی بیند در واقع تمام هستی را عدم می بیند.

ارتقاء دید ناظر از ظاهر بینی به سمت باطن بینی و ذات بینی، همان حرکت ادراکی است. (رجوع به جزوه دوره شش). اگر فردی تنها ظواهر و شکل ظاهری تجلیات را ببیند دارای **دید ظاهر بین** است، اما وقتی شخصی در تمامی تجلیات او را می بیند و به هر طرف که نگاه می کند تنها روی یار را دیده و تمام هستی از دید او عکس رخ یار می گردد و به درک "وجه الله" می رسد دارای دید متعالی تری است. این زاویه نگاه را **دید باطن بین** می نامیم که به باطن هر چیز پی برده و تنها ظاهر را نمی بیند.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از پرتو می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
این نگاه که حافظ تعریف کرده است و یا:
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام

این شعر در حقیقت همان نگاه باطن بین است.

اما متعالی ترین نگاه زمانی است که فرد هر چیز را عدم ببیند یا به طور دقیق تر جز او چیز دیگری را نمی بیند و همه چیز از دید او مجاز است و این درک حقیقی «لا اله الا الله» دیدن ذات است و این نگاه را "دید ذات بین" می نامیم.

اگر از دوره دو به یاد داشته باشید، کمال را اینگونه تعریف کردیم : حرکت از نیازمندی به بی نیازی (رجوع به جزوه دوره دو، مبحث مرگ). اما در دوره پنج از منظری دیگر کمال را تعریف می کنیم :

کمال ، یعنی ارتقاء دید ناظر

یعنی تبدیل نگاه ظاهر بین به نگاه باطن بین ، و نگاه باطن بین به نگاه ذات بین که به آن حرکت ادراکی می گوئیم.

یا به عبارتی دیگر ، کمال یعنی تبدیل نگاه جز نگر به نگاه کل نگر ؛ تبدیل کثرت بین به نگاه وحدت بین. نگاه جزء نگر به نگاه کل نگر ...

نگاه ظاهر بین، نگاه جزء نگر است اما نگاه باطن بین، نگاهی است کل نگر . نگاه کل نگر همانند نگاه کودکی است که روی هیچ چیزی، تمرکز و فوکوس نمی کند و همه چیز را با هم می بیند. آیه ای در انجیل میفرماید که نگاه کودک، منجر به دیدن ملکوت می گردد.

وقتی نور بی رنگ به منشور می تابد، به هفت رنگ رنگین کمان تجزیه می شود. هستی نیز همانند همان رنگین کمائی است که در کثرت قرار دارد. اما از منظر نگاه شاهد بیرون، همه رنگها هم ارزشمند. زیرا همه تجلیات، عکس رخ یار هستند. از منظر شاهد بیرون، هستی، کثرتی است در عین وحدت... بنابراین شاهد بیرون به درک اصل هم ارزشی اجزاء رسیده است و در نتیجه، نگاه او نگاه کل نگر است.

انواع قضاوت

قضاوت بر دو نوع است :

- قضاوت کمی

- قضاوت کیفی

قضاوت کیفی فقط مخصوص خداوند می باشد و از توان بشر خارج است که به این نوع قضاوت بپردازد. همچنین رفتن در حیطة قضاوت کیفی، نوعی هتک حرمت و کفر محسوب می شود. مثلا قضاوت در مورد ارزش معنوی هرکس، بخشوده شدن یا نشدن یک فرد نزد خداوند، ایمان و اعتقاد هر فرد و ... همه اینها قضاوت کیفی است که از عهده بشر خارج می باشد.

ان الله علیم بذات الصدور

اما قضاوت کمی بر اساس مستندات و مستدلالات صورت می گیرد. برای مثال قضاوت یک قاضی در دادگاه بر اساس مستنداتی مانند اثر انگشت، شهادت شاهدان و... انجام می گیرد. ما در زندگی خود، نیاز مند قضاوت کمی خواهیم بود و نمی توان به طور کلی قضاوت کمی را کنار گذاشت.

عارف شاهد بیرون است و شاهد بیرون کسی است که **هرگز به قضاوت کیفی نمی پردازد و تنها در مواقع لزوم به قضاوت کمی می پردازد.**

(2) **شاهد درون:** همه ما مشاور های خوبی برای دیگران هستیم و بهترین راه کارها را برای زندگی دیگران پیشنهاد می کنیم اما کمتر پیش می آید فردی در زندگی روزمره خود نیز بهترین راه حل را برای مشکلات خودش پیشنهاد دهد. در واقع هیچکس مشاور خوبی برای خودش نیست. زیرا فرد نسبت به وقایع زندگی اشخاص دیگر نگاهی شاهد دارد و درگیر فراز و نشیب های زندگی دیگران نمی گردد و مشکلات افراد برای او بار احساسی نخواهد داشت اما در زندگی شخصی خود، هر لحظه درگیر فراز و نشیب ها و بار احساسی وقایع و اتفاقات است و نمی تواند بهترین راهکار را برای زندگی خود ارائه دهد. شاهد درون کسی است که به وقایع و اتفاقات زندگی خود نگاه بی طرف دارد، درگیر فراز و نشیب های آن نمی گردد و به تبع آن می تواند راهکارهای مناسبی در جهت رفع مشکلات شخصی خود نیز داشته باشد.

ارتباط کنترل دشارژ درونی

با قرار گرفتن در این حلقه، سالک قصد دارد به خاطرات، توقعات و آرمانهای خود شاهد شود. این حلقه مختص خود دانشجو است و قابل تفویض توسط او به غیر نمی باشد.

یکی از مهمترین پیامدهای حلقه کنترل دشارژ درونی این است که فرد به وقایع درونی خویش شاهد می گردد. این حلقه باعث می شود فرد نسبت به آرمان ها، توقعات و خاطرات خود نگاهی شاهد داشته باشد و درگیر بار احساسی آنها نگشته و در نتیجه آن، بسیاری از فشارهای ناشی از بار احساسی منفی این عوامل دشارژ درونی، خنثی گردد. برای رسیدن به آرمانها بدون دغدغه تلاش کند و توقعات خود از دیگران را درک کرده و عدم به وقوع پیوستن آنها موجب دشارژ او نشود.

در این ارتباط، تلخترین خاطرات، توقعاتی که هم اکنون از دیگران داریم و نیز آرمانهای خود را مرور می کنیم. در برخی موارد این مسائل منجر به دشارژ می شوند و همین مواقع است که در اتصال، با نظر به حلقه کنترل دشارژ درونی بار منفی خاطره از بین می رود. اما هرگز خود خاطره فراموش نشده، بلکه تنها دیگر موجب دشارژ و ناراحتی او نمی گردد.

این حلقه نیز همانند حلقه های کنترل ذهن و نیز کنترل دشارژ بیرونی، دو فاز دارد :

فاز یکم: در مرور خاطرات، بار منفی برخی خاطرات باعث دشارژ می گردد و اینجا، دانشجو با نظر به حلقه کنترل دشارژ درونی، خواهد دید که بار منفی خاطره از بین می رود .

فاز دوم : فرد، تلخی هیچ خاطره ای را احساس نمی کند. مثلاً با قرار گرفتن در حلقه کنترل دشارژ درونی، فشار و دشارژ ناشی از هیچ خاطره ای را به یاد نمی آورد. در این صورت حلقه به صورت اتوماتیک عمل می کند و خود به خود، هوشمندی، بار منفی خاطرات را برمی دارد.

چرا بیمار می شویم؟

اسکن دوره پنج

همانطور که در دوره های قبل نیز تجربه کرده اید، در هر دوره از منظری خاص، به دلایل بیماری انسان به شکل عملی نگاه می شود و به این نتیجه رسیده ایم که خداوند هرگز به کسی بیماری نمی دهد و این خود انسان است که با تخلفات خود، از هر نظر، زمینه بیمار شدن را فراهم می کند. در دوره پنج نیز اسکنهایی خاص برای دانشجویان برقرار می گردد:

1- اثر و نقش دشارژ درونی در ایجاد بیماری

2- اثر و نقش تیک های شخصیتی در ایجاد بیماری

3- اثر و نقش عدم بخشایش دیگران در ایجاد بیماری

در اسکن دوره پنج خواهیم دید که هر یک از موارد دشارژ درونی، عدم بخشایش و تیک های شخصیتی می توانند باعث ایجاد بیماری در فرد شوند

در مورد اثرات دشارژ در ایجاد بیماری، همانطور که در جزوه دوره چهار بررسی گردید، بیرون ریزیهای در دانشجویان ممکن است تجربه شود. (دشارژ می تواند انواع سرطانهها و همچنین تضعیف سیستم ایمنی بدن و مستعد شدن فرد به انواع عفونتها به دلیل همین تضعیف سیستم ایمنی را باعث گردد)

مثلاً در مورد اسکن اثر نقش عدم بخشایش دیگران، معتقدیم که عدم بخشایش دیگران منجر به بیماری میگرن می گردد و در این دوره از اینگونه بیرون ریزی ها نیز ممکن است تجربه شود.

همچنین تیک های شخصیتی نیز می توانند باعث بیماری شوند که در صفحات آینده بررسی خواهد شد.

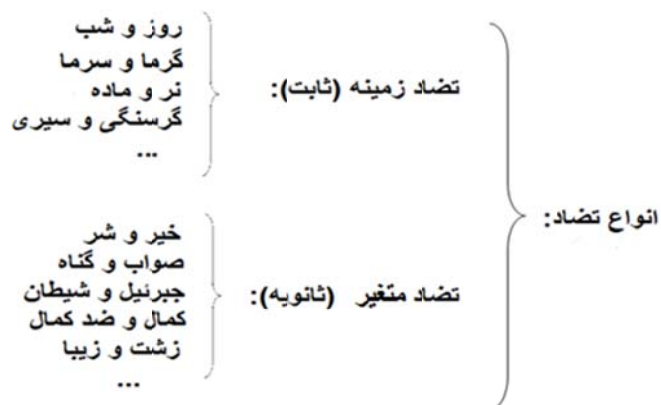
جلسه دوم

انواع تضاد

1- تضاد ثابت (زمینه): تضادی است که ارتباطی به وجود انسان بر کره ی زمین یا در حالت کلی ارتباطی با وجود آدم در چرخه ی انا لله و انا الیه راجعون ندارد. این نوع تضاد همواره در بستر حرکت جاری ست و در صورت وجود انسان و نیز عدم وجود انسان، همچنان پا بر جاست. مانند روز و شب، گرسنگی و سیری، سرما و گرما، نر و ماده، تجزیه و ترکیب و...
همانطور که قبلا گفته شده است، منظور از ارض، بستر حرکت آدم در چرخه انا لله و انا الیه راجعون می باشد. ارض، در دل خود، به دلیل دوقطبی بودنش، دارای تضادی دوگانه است که این تضاد جاری در دل بستر حرکت، صرفنظر از وجود یا عدم وجود آدم، تضاد زمینه گفته می شود.

2- تضاد متغیر (ثانویه): تضادی ست که تنها با وجود انسان بر روی کره ی زمین و یا به طور کلی تنها با حضور آدم در چرخه ی انا لله و انا الیه راجعون معنا پیدا می کند.
مفاهیمی چون خیر و شر، صواب و گناه، جبرئیل و شیطان (شبهه + و -)، کمال و ضد کمال و... تنها با وجود انسان معنا می یابند.

اگر انسان از کره ی زمین حذف شود، آنگاه هوشمندی + و - دیگر بی معنی است، اما همچنان هوشمندی در جهان دو قطبی دوگانه است. مثلا هوشمندی حاکم بر ترکیب و هوشمندی حاکم بر تجزیه. هوشمندی حاکم بر تولد و هوشمندی حاکم بر مرگ. اما مفهوم خیر و شر بدون وجود آدم بی معنی است. پس **تضاد حاکم بر هستی در قالب دوگانه بودن هوشمندی، تضاد بستر حرکت است اما تضاد حاکم بر خیر و شر، تضاد ثانویه و منوط به وجود یا عدم وجود آدم در چرخه انا لله و انا الیه راجعون.**



تفاوت ابلیس و شیطان

مفهوم ابلیس

در جهان تک قطبی، «آدم»، «ابلیس» و همه مخلوقاتی که در حلقه ی دو قطبی وارد می شوند، دارای خلقت خنثی (بدون تضاد) هستند. جهان تک قطبی جهان بدون تضاد است که جهان تضاد با ماموریت ابلیس از آن شکل می گیرد. طراحی خلقت، طراحی دقیق و حساب شده خداوند است که به وسیله ملائک (عوامل تحقق بخش هستی) به اجرا در می آید. ماموریت هر یک از ملائک در یکی از مراحل سیر صعودی آدم در چرخه ی جهان دو قطبی، پایان می پذیرد که در ادیان آسمانی از آن با تمثیل سجده آن ملائک در برابر آدم یاد شده است.

اما برای به وجود آمدن چرخه جهان دو قطبی، وجود یک عامل تضاد (ملک جاری کننده قانون تضاد) ضرورت داشت که لازم بود تا پایان چرخه جهان دو قطبی این نقش را حفظ کند. برای این منظور، خداوند به ابلیس ماموریت داد که به فرمان سجده بر آدم اعتنا و او نیز این ماموریت را پذیرفت و تنها ملکی شد که بر آدم سجده نکرد و تا پایان سیر او، به سجده در برابر وی در نخواهد آمد.

به همین دلیل از ابتدا تا پایان مسیر حرکت آدم در چرخه جهان دو قطبی، تضاد حکم فرماست؛ یعنی خداوند چنین خواسته است که ابلیس عامل برقراری تضاد در زمینه ی حرکت آدم باشد تا در این چرخه، او همواره در معرض خیر و شر بماند و به این وسیله بتواند با انتخاب هر یک، هدایت یا گمراهی خود را تعیین کند. تنها در این شرایط است که اختیار آدم اهمیت پیدا می کند و حرکت او به سمت کمال ارزش می یابد. زیرا هنر جلوه های متکثر آدم (آدمیزادها) (کثرات آدم) غلبه بر نیروی مخالف کمال است و عامل نیروی مخالف کمال در سراسر چرخه ی دو قطبی «ابلیس» است.

به عبارت دیگر، **سجده نکردن ابلیس به آدم، خارج از طراحی دقیق خداوند نیست** و این کارگزار عامل دو قطبی بودن «جهان دو قطبی» و شکل گرفتن صحنه امتحان انسان است.

پس تبعیت نکردن از فرمان سجده، در ظاهر نافرمانی است و اگر نافرمانی نبود، تضادی هم نبود؛ اما در عین حال، فرمان برداری است. چون خداوند آن را از پیش تعیین کرده است.

از طرف دیگر، ظاهر تکبر آمیز این نافرمانی و نکوهش خداوند از آن، درسی است که باید آدم در طول مسیر خود به آن توجه داشته باشد. یعنی ابلیس در اثر این تکبر و نافرمانی از جهان بدون تضاد به جهان تضاد فرود آمد و انسان باید بداند که هر نافرمانی دیگری نیز عامل تنزل و فرود آمدن است. آدم نیز در ابتدای خلقت خود یک نافرمانی کرد که در اثر آن، به جهان تضاد فرود آمد و شروع به سیر در چرخه جهان دو قطبی کرد. اما ابلیس به عنوان اولین معلم این درس را پیش روی او می گذارد که همچنان در هر مرحله از مسیری که سیر در آن را انتخاب کرده است، سر پیچی از فرمان خداوند، او را از وحدت دور می کند.

مفهوم شیطان

در جهان دو قطبی که عالم کثرت است، ابلیس نیز دچار کثرت می شود. جلوه های متعدد وجود ابلیس، «من های ضد کمال» در وجود انسان هستند که «شیاطین» نام می گیرند (کثرات ابلیس). در آفرینش هر انسانی دو نوع کشش به سمت کمال و ضد کمال طراحی شده است. (هر آنچه که در این مسیر باعث هدایت انسان به سمت کمال باشد، صواب و هر آنچه باعث هدایت او به سمت مسیر ضد کمال گردد گناه نام می گیرد.) به بیان دیگر، شیطان در وجود هر انسانی سهم مشخصی دارد و کسی نیست که در درون خود، عامل تضاد نداشته باشد.

همچنین، هیچ کس نمی تواند عامل تضاد را از درون خود حذف کند؛ یعنی نمی تواند من های ضد کمال را در خود از بین ببرد. بنابراین، هر فردی یا مغلوب این شیاطین درونی می شود و یا آنها را مهار می کند و تحت کنترل ذدر می آورد.

هنرمندی انسان همین است که بتواند با آگاهی کافی در صدد مدیریت صحیح من های درون خود بر آید و شیاطین درونش را به تسلیم درآورد تا بتواند مسیر کمال را طی کند. این هنر بدون وجود «شیطان» نشان داده نمی شود. از این منظر می توان گفت که «ابلیس» یکی از ارکان هستی است که در قالب کثرت یافته خود که من های ضد کمال هستند به کمال انسان ارزش می بخشد و به همین لحاظ، وجود او اهمیت دارد.

تا وقتی که انسان نیاموخته است که در مسیر زندگی حرکت مستقیم داشته باشد و تنها معطوف به خدا باشد، در خطر گرایش های درونی به ضد کمال است؛ یعنی شیاطین وجود او از هر جهت غیر از جهت مستقیم، او را مورد حمله قرار می دهند. اما از زمانی که او دیگر به جهتی جز جهت مستقیم نگاه نکند، بر این شیاطین غلبه کرده است و نه تنها دیگر شیطان برای او نقش گمراه کننده نخواهد داشت، بلکه غلبه بر آن، عامل تعالی او می شود. کسی که در وضعیت دوم است، وجود شیطان را ارزشمند می بیند؛ اما معمولاً کسی که در وضعیت اول قرار دارد از وجود او گله مند است. برای تفهیم این مطلب می توان از مثال ساده ای استفاده کرد. یک کودک، خطرات تماس با آتش را نمی شناسد و به همین دلیل، لازم است که برای دور ماندن او از آتش، آن را به او وسیله ای خطرناک معرفی کرد. اما وقتی به رشد لازم رسید، بدون اینکه خود را در معرض خطرات آتش قرار دهد، بر آن تسلط می یابد و نگرانی از آسیب دیدن از آن برای او وجود نخواهد داشت. پس در مرحله ای که شناخت و توانایی لازم را ندارد، یک دیدگاه نسبت به آتش دارد و وقتی با ویژگی های آن آشنا شد دیدگاه دیگری پیدا خواهد کرد.

بنابراین، شیطان از کثرات ابلیس است که فقط با حضور آدم معنا می گردد (تضاد ثانویه). اما آن دسته از کثرات ابلیس (جاری کننده تضاد در دل چرخه انا لله و انا الیه راجعون) که بدون حضور آدم نیز مفهوم دارد (شب و روز؛ مذکر و مؤنث؛ سرما و گرما و ...) تضاد زمینه را سبب می شوند.

مفهوم قربانی و اسماعیل

در ماجرای عید قربان، به حضرت ابراهیم(ع) دستور قربانی کردن اسماعیل داده شد و پس از تکرار چندین باره این آگاهی، ایشان تصمیم به قربانی کردن اسماعیل گرفت بنابراین طبق دستور، اسماعیل را به قصد قربانی، به سمت قربانگاه برد.

اما نکته اصلی اینجاست که آیا اسماعیل قربانی شد و یا نه؟

در این ماجرا منظور از قربانی کردن اسماعیل قربانی کردن وابستگی ابراهیم به فرزند خویش است و نه قربانی کردن شخص اسماعیل(ع).

بنابراین وابستگی ابراهیم (ع) قربانی شد و به شکرانه قربانی شدن این وابستگی، وی حیوانی را قربانی کرده و اطعام داد. پس فلسفه کشتن گوسفند نیز ریخته شدن خون نیست بلکه همانطور که در دوره دو مطرح گردید، بحث اطعام گرسنگان مطرح است.

عید قربان، زمانی است که فرد موفق به قربانی کردن یکی از اسماعیل های درونی خود می شود. اسماعیل هایی که مانع حرکت او به سمت کمال می گردند و انواع وابستگی ها، جزو همین اسماعیلها می باشند.

به قول استاد طاهری نازنین در مقاله زیبای حج : در باطن این مراسم (قربانی) نیز حقیقتی نهفته است؛ حقیقتی مربوط به عزم ابراهیم در ذبح اسماعیل که در مسلخ توحید، با ذبح وابستگی به این فرزند محبوب، به نتیجه رسید. بنابراین، ذبح، اعلام قطع تعلق و وابستگی است و این تحول ابراهیمی را در ضمیر خود آگاه و ناخود آگاه حمل خواهد کرد.

خداوند هرگز نیازمند قربانی و پیشکش از سمت هیچکس نیست. پس اگر چیزی قرار است قربانی شود، این قربانی باید در مسیر کمال و برای ارتقاء کیفی خود سالک صورت پذیرد. مثلا بتوانیم غرور، حسادت، خساست و خود را در مسیر کمال قربانی راه او کنیم و سبکالتر مسیر کمال را ادامه دهیم.

بنابراین مفهوم اسماعیل بسیار گسترده است . یک مفهوم اسماعیل، همانا **وابستگی ها و دلبستگی های سالک** در مسیر کمال است و مفهوم دیگر برای سالک، **تیکهای شخصیتی** اوست .

تیک های شخصیتی مجموعه رذایل شخصیتی فرد ماند غرور یا منیت، حسادت، کینه، خساست و ... می باشد. در واقع تیکهای شخصیتی، مجموعه منجلابی است که در وجود همه انسانهاست. منجلابی که بسیاری از انسانها، به نوعی سعی در پنهان کردن آن می کنند و به نوعی عدم نمایش آن در معرض دیگران... اما در درون، هرکس با تیکهای شخصیتی مختلف روبرو می گردد و همه این تیکها، عوامل دست و پا گیر مسیر کمال می باشند .

در مسیر خود شناسی لازم است که هر فرد با قسمت های مشتمل کننده وجود خویش روبرو شود و به نوعی با "خویشتن خویش" مواجه گردد تا معایب و رذایل خود را بشناسد و بتواند در جهت رفع آن اقدام نماید.

ارتباط تیکهای شخصیتی

این حلقه، فرد را به عنوان شاهد درون، مواجه با تیکهای شخصیتیش می کند. پس از دریافت حلقه تیک های شخصیتی فرد دیگر قادر به پنهان کردن تیک های شخصیتی نیست زیرا باید با آنها مواجه شود تا آنها را بشناسد و در جهت رفع آنها اقدام نموده و آنها را قربانی کند. برخی از تیک های شخصیتی عبارتند از: منیت(غرور)، حسادت، حساست، احساس حقارت، خود بزرگ بینی، زود رنجی، شکاکی، انتقام جویی، کینه، عیب جویی، تبلی، تمایل به غیبت، تمایل به دروغ گویی، تمسخر دیگران، کوچک شمردن دیگران، احساس تنهایی و ... به کار بردن جملاتی چون «همیشه حق با من است»، «من هیچ تیکی ندارم»، «هیچکس مرا درک نمی کند» و ... می تواند از مصادیق تیکهای شخصیتی محسوب شوند.

پس از برقراری ارتباط تیک های شخصیتی، دانشجویان با سه مرحله رو به رو خواهند شد:

1- شناسایی

2- اعتراف

3- قربانی

در مرحله ی نخست، هوشمندی با نمایان ساختن تیک های شخصیتی پنهان شده توسط فرد، در شناسایی تیک ها کمک می کند و پس از شناسایی نیز هوشمندی کمک می کند تا فرد بتواند به تیک شخصیتی خود اعتراف کند که کدام یک از ردائیل شخصیتی را در خود دارد. این اعتراف می تواند در خلوت و در پیشگاه خداوند باشد و نیز در میان جمع. اما اساس اعتراف به معنای پذیرفتن آن تیک به عنوان یک عامل ضد کمال توسط فرد است. مرحله ی بعد، مرحله «قربانی» است که این مرحله نیز با کمک این حلقه رحمانی، می تواند در کمتر از لحظه ای حادث گردد. اما همانقدر که مرحله قربانی می تواند در کسری از ثانیه اتفاق بیافتد، همانقدر هم می تواند ماهها و سالها طول بکشد و فرد در یکی از مراحل شناسایی، اعتراف و قربانی، متوقف شود و یک تیک مدتها پس از گذراندن دوره پنج، به دلیل عدم پذیرش فرد، باقی بماند.

یک اشتباه که توسط دوستان دوره های بالاتر مطرح می گردد این است که گفته می شود در دوره پنج، حلقه ها از دانشجویان گرفته می شود. در صورتی که این جمله اساسا غلط است. بلکه بدین شکل است که در زمینه تیک های شخصیتی، ممکن است هیچ کدام از حلقه های کنترل ذهن و کنترل دشارژها کار نکنند، تا فرد به صورت مقطعی به

عنوان مثال با کنترل دشوار، خود را آرام نکنند و کاملا با تیک های شخصیتی خویش مواجه گردد و در صدد قربانی آنها برآید. پس حلقه ها گرفته نشده است، بلکه در جاهایی خاص، کار نمی کند تا اولویت مواجه شدن با تیکهای شخصیتی، پروسه خود را طی کند و فرد بتواند تصمیم به شناسایی، اعتراف و قربانی آنها بگیرد. مواجه شدن با تیکهای شخصیتی در دوره پنج، به نوعی همانند جهاد اکبر است و کار بسیار بزرگی است که در صورتی که دوستان از این مبارزه سربلند بیرون بیایند، قطعا روزهای بهتری را خواهند دید. مواجه شدن با خود، با خودی که پنهانش کرده بودیم و از سایرین مخفی می کردیم و امروز دیگر جایی برای مخفی کردن این تیکها، به لطف هوشمندی نیست و بخواهیم که بشناسیم ، اعتراف کنیم و بپذیریم و نیز قربانی کنیم ... تا اسکن دوره به لطف خدا به پایان نزدیک گردد.

جلسه سوم

شعور حاکم بر کره زمین :

آیا شرایط حیات در کره ی زمین به طور اتفاقی بوجود آمده است ؟ یا شعوری هماهنگ کننده این همه قانون در جهان هستی است؟

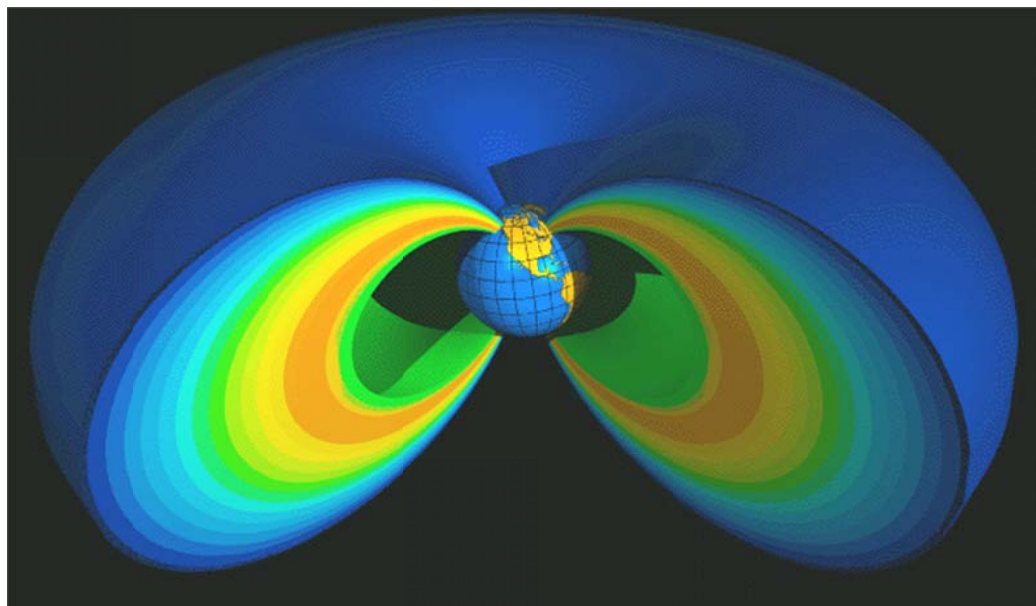
پاسخ سوال فوق را از چند جهت بررسی خواهیم کرد :

کمربند های وان آلن

در فاصله های 3200 کیلومتری و 16000 کیلومتری کره ی زمین دو کمربند وجود دارند که به نام دانشمندی که آن ها را کشف کرده است وان آلن نام گذاری شده اند.

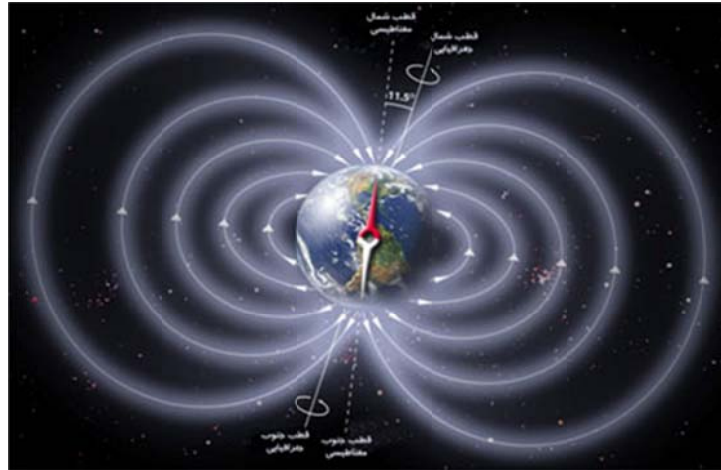
جیمز ون آلن، کمربند وان آلن یا کمربند تشعشعی وان آلن (Van Allen Radiation Belt)، را در اطراف کره زمین کشف کرد. این کمربندها از تراکم غلیظ الکترونها و پروتون‌های با انرژی زیاد ناشی می شود که در دو منطقه هلالی شکل در فاصله های 3200 و 16000 کیلومتری سطح زمین واقع شده‌اند

این کمربندها، ذرات کیهانی مضر را که به سوی زمین می‌تابند جذب می‌کند. پرتوهای جذب شده توسط این حلقه بعضاً برای موجودات زنده مرگبار است و به عبارت دیگر در صورت عدم وجود این دو کمربند هرگز در زمین حیات پدیدار نمی‌شد. نکته ی جالب آن است که چنین کمربندی تا کنون در اطراف هیچ سیاره ی دیگری مشاهده نشده است.



حوزه ی پولاریتی کره ی زمین

سیاره ی زمین دارای حوزه ی پولاریتی (حوزه ی مغناطیسی) می باشد که باعث ایجاد دو قطب مغناطیسی در نزدیکی دو قطب جغرافیایی آن شده است. کره ی زمین از طرف خورشید در معرض هجوم ذرات باردار نیز می باشد. ، اما این یون های باردار با رسیدن به حوزه ی پولاریتی زمین به سمت دو قطب آن هدایت و در آن جا محبوس می شوند و به سطح زمین نمی رسند .



حبس این ذرات اگر اتفاق نمی افتاد، حیات به شکل فعلی عملاً در کره زمین غیر ممکن بود. پدیده شفق قطبی نیز بخاطر وجود ذرات باردار محبوس در حدود قطبین کره زمین می باشد. پدیده شفق قطبی بخاطر وجود ذرات باردار است که از خورشید به سوی لایه های زیرین جو زمین سرازیر می شوند و روشنی هایی را که کلاً شفق های قطبی نام دارند پدید می آورند. شفق قطبی یا نورهای قطبی، به بهترین صورت از حدود عرض جغرافیایی دایره اقیانوس منجمد شمالی (یا منجمد جنوبی) دیده می شود. نورهای قطبی درست همانند تابش های رنگی در آسمان هستند. نورهای قطبی در اثر الکترون هایی که در طول خطوط نیروی میدان مغناطیسی زمین حلقه می زنند، به وجود می آیند. این حلقه های الکترونی وارد جو زمین می شوند و باعث می گردند که گازهای رقیقی که در ارتفاعات بالای جو قرار دارند، همانند نور لامپ فلورسنت بدرخشند. این الکترون ها عمدتاً از خورشید می رسند و تعداد آنها بستگی به فعالیت خود خورشید دارد. وقتی که سطح خورشید خیلی فعال باشد، ما نورهای قطبی بیشتری را مشاهده می کنیم تا زمانی که خورشید آرام تر است. نور قطبی می تواند شکل های مختلفی داشته باشد.



تصویر شفق قطبی در گرینلند

همچنین در خیلی از طوفانهای موسمی کشورهای نزدیک قطب، ممکن است برخی از این ذرات باردار که در نزدیک قطبین حبس شده اند، رها شده و بیماریزا گردند.

لایه ی اوزون

اگر فضاوردی، در ارتفاع زیاد، به این سیاره خانه ما نگاه کند، نوار نازک آبی رنگی که دور زمین را فراگرفته، نظرش را جلب خواهد کرد. این پوشش شفاف، حیات را در جو زمین تأمین می‌نماید. حیات، بصورتی که ما می‌شناسیم، تنها با پوشش حفاظتی اوزون میسر می‌شود. بدون وجود اوزون ادامه زندگی امکان ناپذیر است. پرتوهای خورشیدی، یکنواخت نیست. این پرتوها، شامل پرتوی به نام پرتو فرابنفش است.



اوزون از سه اتم اکسیژن تشکیل شده است. چنانچه تمامی این پرتوها به سطح زمین می‌رسید، وجود زندگی در روی زمین امکان ناپذیر است. زیرا این پرتوها حامل مقدار زیادی انرژی مرگ‌زا برای موجودات زنده است. خوشبختانه تنها بخش ناچیزی از پرتو فرابنفش خورشید به سطح زمین می‌رسد. قسمت بیشتر این پرتو، انرژی خود را در ارتفاع

۲۰ تا ۳۰ کیلومتری سطح زمین و در جو آن از دست می‌دهد. در این عمق از جو فراگیرنده زمین، مقادیر متنابهی ازون موجود است و این ازون، پرتو فرابنفش را جذب می‌کند.

فیوژن (هم جوشی هسته ای) در خورشید

یوژن فرآیندی است که باعث گرم شدن خورشید و سایر ستارگان می‌شود. در خورشید در هر ثانیه ۱۰ میلیون تن هیدروژن از طریق همجوشی به هلیوم تبدیل می‌شود و انرژی حاصل از آن همان انرژی ای است که باعث حیات در کره زمین شده است.

به این گونه که هسته ی دو اتم هیدروژن به هم جوش می‌خورند و یک اتم هلیوم را تشکیل می‌دهند و در اثر این اتفاق نور و انرژی بسیار زیادی آزاد می‌شود .

اما ذخیره ی هیدروژن خورشید بی نهایت و نامحدود نیست . با محاسباتی که دانشمندان انجام داده اند، ذخیره ی هیدروژنی خورشید اکنون به مقدار نصف خود رسیده است. زمانی که ذخیره ی هیدروژن خورشید به پایان برسد ، این ستاره فیوژن اتم هلیوم را آغاز می‌کند و به همان شکل، هسته ی دو اتم هلیوم با یکدیگر جوش می‌خورند و یک اتم کربن را به وجود می‌آورند، اما نکته ی قابل توجه آن است که نور و انرژی آزاد شده از این جوشش ، بسیار کمتر از نور و انرژی آزاد شده از فیوژن اتم هیدروژن می‌باشد. بدیهی است که ذخیره ی هلیوم خورشید نیز روزی به پایان خواهد رسید و در آن موقع ، فیوژن اتم کربن آغاز خواهد شد و ...

هرچه این فرآیند به جلو می‌رود، خورشید کوچکتر و کوچکتر خواهد شد و در عوض جرم حجمی آن افزایش می‌یابد و نیز قدرت گرانش آن نیز بیشتر خواهد شد به طوری که تمامی سیارات منظومه ی شمسی را به سمت خود می‌کشد و آرام آرام سیاهچاله ای عظیم شکل می‌گیرد که همه ستاره ها و سیارات اطراف را به سمت خود می‌کشاند. این فرضیه اینطور پیش می‌رود که اگر به همین نحو در جای جای آسمان سیاه چاله های متعددی بوجود بیاید و مابقی ستارگان و سیارات را با قدرت گرانش بسیار زیاد خود ببلعد و رفته رفته در پایان این سیر همه ی جهان هستی مادی در نقطه ای خلاصه می‌شود (انقباض جهان)

انرژی ← متراکم ← ماده ← متراکم ← سیاه چاله ← متراکم ← بیگ بنگ

آنقدر این فشردگی ادامه خواهد یافت تا به حد نهایی غلظت و انقباض هستی برسیم و هستی از این فشرده تر نخواهد شد و پس از آن بیگ بنگ (انفجار بزرگ) رخ خواهد داد و آغاز انبساطی دیگر و ... و این پروسه تا بینهایت ادامه خواهد داشت.

بعد از وقوع بیگ بنگ، و منفک شدن کهکشانها و منظومه ها، کره زمین هم از خورشید جدا شد و در طی سرد شدن، روندی را طی کرد که مرکزیت آن سرشار از حرارت و مواد مذاب گردد و سطح کره زمین زودتر سرد شود و وجود

گسلها و نیز گازه‌های درون زمین، منجر به ایجاد **زلزله** های مختلف گردید و این زلزله ها و باز شدن منافذی از درون زمین، **آتشفشان** های مختلف نیز ایجاد گردید. مواد مذاب بیرون آمده از دل آتشفشان ها بوجود آورنده ی کوه ها و ارتفاعات مختلف شدند. قوانین مختلف فیزیکی و جوی، بسیار هوشمندانه، ایجاد محیطی برای حیات انسان را تا به اینجا پیش برده است و ما بقی قوانین هم در جهت ایجاد حیات، کره زمین را هدایت کرده اند.

با ارتفاع گرفتن از سطح زمین، در هر 150 متر ارتفاع، 1 درجه ی سانتیگراد کاهش دما خواهیم داشت. از طرفی تابش نور خورشید باعث تبخیر آب اقیانوس ها و دریاها و تشکیل ابرها و بارش می شود و از طرف دیگر این اختلاف دمای موجود، سبب ایجاد **بادها و طوفانها** می گردد که این بارش در ارتفاعات بلند به شکل **برف**، منبع ذخیره آب برای فصول خشکسالی می گردد. با شروع فصل گرما و آب شدن این برفها، پدیده ای به نام **سیل** ایجاد می شود. سیل بوجود آمده از طرفی در زمان خشکسالی آب مورد نیاز (که به صورت برف و یخ ذخیره بوده است) را تامین می کند و از طرفی دیگر باعث فرسایش کوه ها و ارتفاعات می شود و به تبع آن از مرتفع شدن بیش از حد آن ها جلوگیری کرده و تعادلی ایجاد می گردد.

از منظر دیگر، سیاره ی زمین دارای تهویه ای به نام باد نیز می باشد. هوای گرم سبک می شود و به سمت بالا حرکت می کند و هوای سرد که سنگین می باشد به پایین حرکت می کند و این جابجایی باعث تشکیل باد می شود، باد نیز سبب حرکت ابر های باران زا و رسانیدن آن ها به نقاط مختلف کره ی زمین و همچنین **خنک شدن کره ی زمین** می شود.

با بررسی نکات فوق به این نکته پی می بریم که در صورت نبود زلزله، آتشفشان، سیل، طوفان و ... عملا حیات غیر ممکن بود.

حال آیا سیل و زلزله و آتشفشان و صاعقه و... خشم خداوند هستند یا رحمت او؟

اصل: **چیزی جز رحمت از خداوند ساطع نمی شود** و هرچه که هست از عشق و رحمت خداوند می باشد.

همانطور که در دوره سه اشاره شده است، **غضب الهی** به معنای عدم شناخت و فهم و درک ما نسبت به قوانین حاکم بر جهان هستی می باشد. اگر شناخت کافی نسبت به کنترل سیل نداشته باشیم، ویرانگر می گردد، اگر شناخت کافی نسبت به زندگی در مناطق زلزله خیز نداشته باشیم، ممکن است آسیب رسان باشد و مغضوب الیه می گردیم. مغضوب الیه کسی است که به شناخت فهم و درک قوانین حاکم بر هستی نرسیده است. با افزایش میزان آگاهی و محو شدن جهل به عنوان بزرگترین گناه بشر، بسیاری از مسائل طبیعی مفهوم غضب الهی را نخواهد داشت. همانطور که در شهری که پیش بینی زلزله را نکرده است، با یک زلزله، جمعیتی از بین می روند و غضب الهی (با

تعریف جدید) جاری می گردد و در یک شهر و کشور دیگر، با ساخت ساختمانهای ضد زلزله، عملا زلزله به مفهوم غضب الهی نخواهد بود.

کشتی مهمتر است یا کشتی بان ؟

زمین مهمتر است یا انسان ؟

اقیانوسی را در نظر بگیرید که هیچ خشکی در آن نیست ، در این صورت قطعاً کشتی مهمتر از کشتیانان آن است چرا که وجود کشتی بان بدون کشتی بی معنی است و عملاً حیات او هم غیر ممکن خواهد بود. اما اگر کشتی نجات یابد، امکان زیست و بقای کشتیانی در آینده فراهم می گردد. در سیاره ی زمین نیز در صورتی که همه ی انسان ها از بین بروند، ممکن است روزی حیات دیگری بر روی آن شکل گرفته و انسان های دیگری روی آن پا گذارند . اما در صورت از بین رفتن زمین همه چیز از بین خواهد رفت و امکان شکل گیری دوباره ی حیات نیز وجود نخواهد داشت و عملاً انسان هم نخواهد بود.

انسان سالهاست که با پیشرفت تکنولوژی، هر روزه اکسیژن بیشتری را مصرف و دی اکسید کربن بیشتری را به هستی باز می گرداند ، از طرفی دیگر گیاهان که سازنده ی اکسیژن می باشند را نیز از بین می برد و بنابراین تعادل بین اکسیژن و دی اکسید کربن را بر هم می زند . ایجاد پدیده Greenhouse effect (پدیده ی گلخانه ای) با ایجاد گازهای سنگین گلخانه ای در اطراف کره زمین از طریق ایجاد آلاینده ها و ... باعث می شود که هوای گرم، نتواند با هوای سرد بالاتر خودش جابجا شود و گرما در سطح کره زمین باقی می ماند... گرم شدن کره زمین از قبل توسط هوشمندی حاکم بر جهان هستی پیش بینی شده بود و هوشمندی حاکم بر کره زمین، نجات زمین را بر نجات انسان ترجیح می دهد. به طوری که از میلیونها سال قبل، یخهای قطبی برای چنین روزی تعبیه شده بودند که با گرم شدن کره زمین، آب شوند و آب سراسر کره زمین را بگیرد و اصطلاحاً **طوفان نوح** دیگری، باعث از بین رفتن بشر شود و....

و القارعه...القارعه به معنای ساعت، زمان و کوبنده است .به نوعی القارعه کرونومتری است که شامل همه ذرات عالم هستی می گردد .همه ذرات هستی کرونومتری دارند که هرچه بیشتر برآورد رفتار انسان و تشعشعات انسان به سوی بازتاب منفی پیش برود ، این کرونومتر هم زودتر به نقطه ی پایان زمان مشخص خود می رسد و اما این کرونومتر برای کره زمین و نیز برای حیات روی کره زمین نیز وجود دارد (رجوع به جزوه دوره شش). حال کره زمین گرم است و سراسر از آب پوشیده شده است .پس آب ها تبخیر خواهند شد و ابر های سهمگینی سطح زمین را فرا می گیرد و مانع رسیدن نور خورشید به سطح زمین خواهد شد و زمین مجدداً خنک می گردد و **عصر یخبندان** دیگری آغاز می شود .

هرچقدر آسیب بشر به اکوسیستم بیشتر باشد این زمان نزدیک تر می گردد.

همانطور که می بینیم، هوشمندی حاکم بر کره زمین، اولویت را به زمین می دهد و نه به انسان...

هوشمندی حاکم بر هستی میکرو ارگانیسم هایی را از بدو پیدایش زمین در پوسته ها و هاگ هایی بصورت غیر فعال قرار داده است. زمانی که میزان آلاینده های صنعتی که وارد اکوسیستم می شود از حدی بگذرد ، آن میکرو ارگانیسم ها از هاگ هایشان بیرون می آیند و بیماری هایی را بوجود می آورند که تا بحال وجود نداشته اند مانند بسیاری از بیماری های عفونی جدید که میکروارگانیسم هایی ناشناخته باعث ایجاد آنها می شوند و روز به روز در کره زمین بیشتر می گردند.

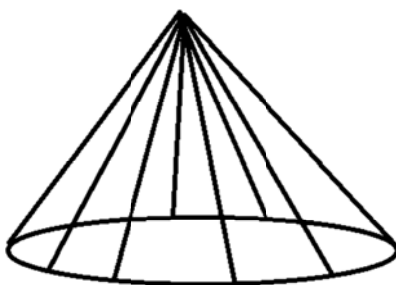
علاوه بر این معتقدیم که میکروارگانیسم هایی نیز درون هاگ هایشان وجود دارند که اگر تشعشعات منفی از حدی بگذرد آزاد می شوند...

در جنگ های تشعشعاتی پیش رو نیز در سالهای آتی، یکی از مسائلی که اتفاق می افتد، اپیدمی های عفونی بسیار شدیدی است که شاید مثل خیلی از عفونتهای اخیر (سارس و ...)، باعث بسیاری از مرگ و میرها و درگیریها گردد . با بررسی تمامی مباحث فوق این نتیجه ی مهم حاصل می شود که **چنین اتفاقات هوشمندانه ای در کره ی زمین اتفاقی بوجود نیامده است** . در تمامی کهکشان ها که تا به امروز کشف شده است تنها کره ی زمین دارای چنین شرایطی است و چنین هوشمندانه این همه قانون و اتفاق و ... جاری گشته است تا امروز انسان بتواند چند سالی در آن زندگی کند و کسب دانش کمال نماید.

ضرورت وجود حلقه ها و اتصال های مختلف :

رحمانیت خداوند شامل بی نهایت حلقه های مختلف است که هر کدام، ما را از منظری به یک حقیقت واحد وصل می کند . اما چرا این تنوع و تعدد وجود دارد ؟

مجسمه ای را تصور کنید که تنها از یک طرف تراش بخورد ، قطعا کامل نخواهد بود . در مورد ما نیز، زمانی یکی از ابعاد وجودیمان اصلاح شود ، تکلیف مابقی ابعاد وجودمان چه خواهد شد؟ حلقه ای از یک زاویه ما را به درکی می رساند و حلقه ای دیگر از زاویه ای دیگر . اما نهایت تمام اتصالها و ارتباطها، یک حقیقت واحد است.



خمیری که برای پخت نان تهیه می شود ، پیش از مرحله ی پخت از جهات مختلف ورز می دهند تا به ضخامت مورد نظر رسیده و یکدست شود ، به این منظور که همه وجود آن به شکل یکنواخت به پختگی برسد. وجود ارتباطها و اتصال های مختلف نیز بدلیل یکدست شدن ضخامت وجودی است . همه ی ما همچنان در مرحله ی ورز دادن هستیم اما رسالت یک خمیر، تنها ورز یافتن نیست ، بلکه هدف از ورز یافتن، ایجاد ضخامت مورد نیاز برای در دل آتش رفتن است . حال آنکه در دل آتش رفتن و پختگی نیز هدف نهایی نمی باشد بلکه بعد از پختگی، سیر کردن گرسنه ای و سپس خلق اندیشه ای نو خواهد بود ... هم اکنون همگی ما در مرحله ی ابتدایی این سیر هستیم .

حلقه هایی که از ابتدا تا کنون وارد آن ها شده ایم به دو دسته تقسیم می شوند :

1- سیر انفس (رجوع به درون)

2- سیر آفاق (رجوع به بیرون) (درک وحدت جزء و کل)

اکثر اتصال هایی که از دوره ی یک وارد آن ها شده ایم سیر انفس می باشند مانند : کنترل ذهن ، کنترل دشارژ بیرونی و درونی و ... و تا کنون تنها یک حلقه سیر آفاق را تجربه کرده ایم : هم فازی کیهانی . در این جلسه حلقه ی دیگری از مجموعه ی حلقه های سیر آفاق را تجربه خواهیم کرد که از زاویه ای متفاوت ما را به درک وحدت جزء و کل و درک تن واحده هستی می رساند.

ارتباط وحدت

این ارتباط همانند سایر ارتباطات سیر آفاق، بسیار ارتباط زیبایی است و از منظری، ما را به درک وحدت حاکم بر هستی می رساند.

برای ایجاد این ارتباط با گرفتن دو دست خود به یکدیگر، حلقه ای تشکیل می دهیم و امکان دارد در این ارتباط جریانی مارپیچی در محور افقی یا محور عمودی در وجود خود حس کنیم .

این ارتباط بسیار ارتباط پر برکتی از نظر آگاهی است و دانشجویان دعوت به اتصال مداوم آن می گردند. خود دانشجویان تفاوت آگاهی ها و جریانات حاکم بر همفازی کیهانی و ارتباط وحدت را به راحتی درک می کنند که هر کدام از یک زاویه ما را به سمت درک این مفهوم عمیق می رساند.

جلسه چهارم

حق الناس

برای صحبت در مورد اهمیت حق الناس و نحوه بخشایش، ابتدا نگاهی به انواع ظلم می اندازیم.

انواع ظلم

- 1- ظلم به خدا (حق الله)
- 2- ظلم به هستی
- 3- ظلم به خود
- 4- ظلم به دیگران (حق الناس)

1- ظلم به خداوند (منظور در اینجا حق الله است) طبق آیات قرآن در نهایت مورد بخشایش قرار خواهد گرفت . خداوند در آیه 53 سوره زمر بخشش همگان را تضمین کرده است . مکانیسم جهنم و مباحث مربوط به دوره چهارم هم موید این مطلب است.

2- ظلم به هستی نیز مورد بخشایش قرار خواهد گرفت ، همانگونه که در قرآن از شفاعت ملائک نیز نام برده شده است (ملائک = ارکان هستی) ، در ضمن در برابر هر ظمی که به هستی روا داشته ایم و هر آسیبی که به آن وارد کرده ایم ؛ هستی نیز بلافاصله پاسخی به ما داده است (الله سریع الحساب) . بعنوان مثال در قطع درختان زیاده روی کرده ایم و به تبع آن خود ما با ازدیاد گازهای گلخانه ای مواجه شده ایم و پاسخش را دیده ایم.

3- در مبحث ظلم به خود نیز قانون الله سریع الحساب صدق می کند .

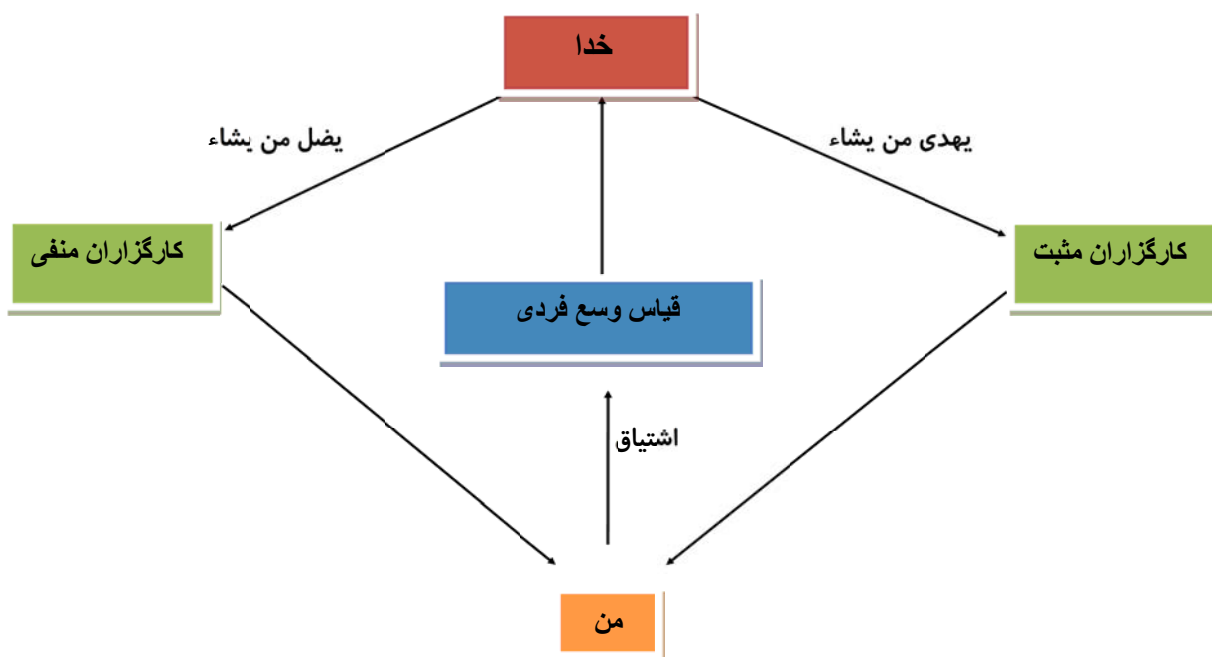
به شکل کلی وقتی ظمی می کنیم، پیامدهای مختلف آن، تعادل درونی ما را به هم می ریزد و احساس خوشبختی را طبق قانون بازتاب سلب می کند و یا وقتی اجازه می دهیم که دچار یأس و ناامیدی، غم و اندوه، اضطراب، احساس تنهایی و ... شویم، هم در حال آسیب رساندن به خود هستیم و هم از لذت درک حضور خداوند محروم می مانیم. بنابراین، می توان گفت که اصطلاحا درهای جهنم، مجموعه ای از رفتارها و احساسات منفی است که به طور قانونمند، ما را در همین زندگی، دچار آسیب های جدی (انواعی از نابسامانیها مثل انواع بیماری) می کند. علاوه بر این، دامنه و عمق آثار این ظلم، در جهنم آشکار می شود. یعنی، عذاب شدیدتری که باز هم به طور قانونمند دچار آن می شویم، عذاب ناشی از آگاه شدن از حقیقت این ظلم، در جهنم است. قوانین مربوط به عذاب، اسباب و عواملی هستند که ما

را در معرض نتیجه ی خطاها و گناهانمان قرار می دهند. درهای جهنم، این قوانین «نگهبانان جهنم» محسوب می شوند.

4 – اما در مبحث ظلم به دیگران یا حق الناس، خداوند فرموده است که دخالتی در آن نخواهد داشت و از طرفی دیگر ما نیز به معنای حقیقی نمی توانیم یکدیگر را ببخشاییم و کدورتها باقی می ماند. با این وجود چه باید کنیم؟

من معنوی(همزاد معنوی)(استاد درون)

برای صحبت در مورد من معنوی، در ابتدا نگاهی به قانون بازتاب می اندازیم



منظور از کارگزاران مثبت، کلیه ارکان، قوانین و کارگزاری است که زیر مجموعه شبکه مثبت مزد اشتیاق مثبت انسان را می رسانند و منظور از کارگزاران منفی، کلیه ارکان، قوانین و کارگزاری است که زیر مجموعه شبکه منفی مزد اشتیاق منفی انسان را به او می دهند

قانون بازتاب در جهان دو قطبی برقرار است و هر فردی، بر اساس این قانون که رحیمیت خداوند در آن جریان دارد، با بازتاب اشتیاق خود مواجه می شود و به نتیجه ی انتخاب هدایت یا ضلالت، دست می یابد. (البته، بازتاب اشتیاق او بر مبنای وسع وی خواهد بود). اما سوال اینجاست که او اگر مشتاق هدایت و یا مشتاق ضلالت گردد، چگونه مسیر هدایت یا گمراهی بر سر راه او قرار خواهد گرفت؟... آیا اتفاقاتی که در زندگی رخ می دهد تا انسان

مشتاق هدایتی را در مسیر کمال قرار دهد، با استادی آشنا کند، کتابی که زندگی او را متحول کند به یکباره در گوشه ای از خیابان ببیند یا در جایی از کره خاکی، راه کمال را به او بنمایاند؛ تصادفی و اتفاقی است؟ یا همه این اتفاقات در مسیری کاملاً حساب شده پیش رفته است؟

اگر به این نتیجه برسیم که مسیری که انسانها طی می کنند بازتاب اشتیاقشان و بر اساس قانون بازتاب، «بهدی من یشاء» و «یضل من یشاء» باشد، مکانیسم و ساز و کار این قانون چگونه است؟ اگر خداوند در کار زمینی به این شکل دخالت می کند آیا اتفاقات زندگی بر اساس اختیار انسانها پیش می رود یا بر اساس جبر؟ معتقدیم که من معنوی، یکی از من ها و ابعاد وجودی ما است که ماموریت‌هایی را انجام می دهد:

1- ماموریت های عالم بالا (قانون بازتاب و حکمت الهی) (در همه انسانها من معنوی در این زمینه فعال است)

2- ماموریت های خود ما (با کمک اتصال و ارتباط و برقراری حلقه، من معنوی در این زمینه فعال می گردد)

1- ماموریت های عالم بالا (کارگزار جاری کننده حکمت الهی و قانون بازتاب)

در طول زندگی، رویا رویی انسان ها با یکدیگر بر اساس حکمت الهی رخ می دهد و کارگزار آن، من معنوی است. برای مثال، وقتی کسی نسبت به هدایت یا گمراهی خود اشتیاقی نشان می دهد، من معنوی او، به عنوان یکی از مجریان قانون بازتاب کسی را در مسیر وی قرار می دهد که عامل این هدایت یا گمراهی می شود. به بیان دقیق تر، در پس هر انگیزه، اندیشه، کلام و رفتاری، اشتیاقی وجود دارد که بر اساس قانون بازتاب، فرد را به نتیجه ای متناسب با خود خواهد رساند. یعنی، در ازای هر اشتیاقی، پاسخی دریافت می شود که مزد همان اشتیاق است. پاسخ اشتیاق مثبت هر فرد، به جریان افتادن اموری در جهت هدایتی او و پاسخ اشتیاق منفی او جاری شدن اموری در جهت گمراهی اش خواهد بود.

برای مثال، کسی که دروغ می گوید، اشتیاقی نسبت به آن ابراز کرده است که بازتاب آن افزایش صفت دروغ گویی در او و نهادینه شدن تدریجی آن است و یا کسی که با جان و دل انفاق می کند، اشتیاقی به این کار دارد که بازتاب آن، افزایش این ویژگی در او یا تثبیت روحیه ی انفاق در وجودش خواهد بود.

همچنین، کسی که نسبت به دانستن چیزی اشتیاق نشان می دهد، از طریق اسباب زمینی (از جمله بر خورد ناگهانی با کسی که آن را می داند یا کتابی که آن را در بر دارد)، تعلیم من معنوی و یا به طور خاص، از طریق الهام و اشراق، به پاسخ خواهد رسید.

در همین راستا، یکی از انواع بازتاب اشتیاق، تعیین رخداد های زندگی است و یکی از عوامل اجرای قانون بازتاب در این جهت، «من معنوی» می باشد. تا جایی که در همه ی صحنه های به ظاهر اتفاقی زندگی، زمان و نحوه ی رو یا

روی انسان ها با یکدیگر (که منجر به هدایت یا گمراهی آن ها می گردد) از طریق تعامل «من معنوی» آن ها با یکدیگر ترتیب داده می شود.

مثلا من معنوی یک انسان مشتاق و من معنوی استادی که سالها پس از اشتیاقش، او را یافته است، از سالها قبل از آشنایشان با یکدیگر تعامل داشته اند و مسیر زندگی فرد را طوری رقم زده اند تا با آن استاد آشنا شود و به نوعی ممکن است حتی چهره استاد را در خواب دیده یا برایش به شکل عجیبی، آن چهره آشنا باشد و همه اینها به خاطر تعامل من های معنوی است. حتی بسیاری گزارش می دهند که سالها قبل از این آشنایی، آن استاد (در حقیقت من معنوی آن استاد) او را در خواب راهنمایی نیز کرده است.

بر اساس همین قانونمندی، هیچکدام از سالکین راه حق نیز به طور اتفاقی و تصادفی با مسیری که آنها را هدایت به سمت کمال نماید آشنا نشده اند و همگی مزد اشتیاقشان را با جاری کردن حکمت الهی بر اساس قانون «یهدی من یشاء» از طریق من معنوی یا همزاد معنویشان گرفته اند.
من معنوی در زمینه ماموریت‌های عالم بالا، برای همه انسانها فعال است.

2- ماموریت‌های خودمان (که فقط با اتصال و ارتباط با خداوند، من معنوی در این زمینه فعال می گردد)

من معنوی برای انجام این دسته از ماموریت ها غیر فعال است و با حلقه ای از حلقه های رحمانیت خداوند فعال می شود که در ادامه توضیح داده خواهد شد :

ارتباط من معنوی

با وارد شدن در این ارتباط من معنوی، غیر از ماموریت های عالم بالا ، وظایف دیگری را نیز به عهده می گیرد و به نوعی در زمینه های زیر نیز فعال شده و به لطف خداوند، سالک در مسیر کمال سبکبال تر حرکت خواهد کرد.

1- حضور در هر جایی به خاطر پیشبرد اهداف کمال

2- بخشایش ، رفع ظلم و رفع حق الناس

3- کمک به درک بهتر آگاهی ها و ترجمه ی آن ها (استاد درون)

4- کنترل من های ضد کمال (شیاطین درون) و تزکیه

1- حضور در هر جایی به خاطر پیشبرد اهداف کمال

از این پس من معنوی کسانی در این حلقه قرار می گیرند و مسیر کمال را طی می کنند، ممکن است در هر جایی حضور برای پیشبرد اهداف کمال یابد که این امر **کاملا بدون دخالت فرد** انجام می شود . درک بهتر

این موضوع با گزارشاتی که از این پس، دیگران به دوستانی که دوره پنج را طی می کنند خواهند داد، میسر خواهد بود، به این گونه که هر کسی ممکن است خواب همه کسانی که در این حلقه اتصال قرار گرفته اند را ببینند بطوریکه من معنوی سالک، در جهت هر کمکی در مسیر کمال، از جمله هدایت، تدریس مطالب یا دادن اتصال فرد را در خواب یا حتی گاهی بیداری راهنمایی و یاری رسانی کند. تاکید می شود که ما هیچ نقشی در این امر نداریم (اشتباهی که بسیاری از دوستان دوره های بالا ممکن است مرتکب شوند و فکر کنند که می توانند من معنوی خود را جایی بفرستند، در صورتیکه خود من معنوی وظایفش را در این زمینه بدون دخالت ما انجام می دهد) و از گزارش دیگران پی به کارآیی این ارتباط در این زمینه خواهیم برد. نکته ی بسیار مهم دیگر این است که امکان دارد ویروس های غیر ارگانیک خود را به جای من معنوی معرفی کنند و نهایت دقت در این زمینه باید صورت گیرد.

2- بخشایش دیگران و رفع ظلم و حق الناس

بخشایش دیگران زمانی اتفاق می افتد که کدورت نسبت به آن ها به کلی از دل پاک شود. در بسیاری از موارد، چنین بخششی اتفاق نمی افتد و افراد براساس تعهدات اخلاقی و یا حفظ مناسبات اجتماعی، به ظاهر یکدیگر را می بخشند که در این صورت، بخشش واقعی انجام نشده است. بخشش واقعی به ظرفیت و ادراک بالا نیاز دارد و به ندرت محقق می شود.

من معنوی، عامل بسیار موثری در ایجاد بخشش عمیق قلبی است که در این نقش خود، به عنوان وکیل فرد عمل می کند و در ارتباط با من معنوی طرف مقابل، او را نسبت به این بخشش متقاعد می سازد. من معنوی در صورتی به این فرآیند وارد می شود که در اثر برقراری ارتباط و اتصال با خدا و لطف و عنایت او برای این کار، فعال شده باشد (فرد در حلقه قرار گرفته باشد). در هر موردی که من معنوی موفق به رفع کدورت شود، فردی که می بخشد، بدون این که لزوماً متوجه توافق من معنوی خود و دیگری باشد، در خود احساس آرامشی می کند که ناشی از این بخشش است و فرد مورد بخشش نیز به آسودگی و ایمنی از تشعشعات منفی این کدورت دست می یابد.

با قرار گرفتن در این ارتباط، من معنوی (همزاد)، خود به دنبال من های معنوی کسانی که در طول زندگی به آنها ظلمی روا کرده ایم و نیز کسانی که به ما ظلمی روا کرده اند می گردد و با آنها به توافقاتی دست می یابد، بطوریکه پس از مدتی خواهیم دید که بسیاری از کسانی که را از آنها کدورت داریم، بخشیده ایم و نیز بسیاری از کسانی که از ما کدورتی دارند، ما را بخشیده اند و با این بخشایش، خود به خود حق الناس نیز مرتفع می گردد.

با اینکه پس از برقراری اتصال، **بدون دخالت فرد**، من معنوی اقدام به این کار و توافق با من معنوی دیگران و حل و فصل و بخشایش دو طرفه می کند، اما در این زمینه، خود فرد نیز در حلقه اتصال، می تواند کسی را که کدورتی از او دارد یا خود فرد از وی کدورتی دارد و نمی تواند ببخشد، **در حد یک نظر و تقاضا**، به من معنوی بسپارد و اینجا خود من معنوی بدون پیگیری ادامه ماجرا توسط فرد، با من معنوی طرف مقابل تعامل برقرار کرده و بخشایش صورت می گیرد.

در دوره چهار در بحث نفرین گفته شد که نفرین بر دو نوع است:

نفرین به حق و نفرین به ناحق و منظور از نفرین به حق ، نفرینی بود که از طرف مظلوم به ظالم جاری می شود.

حلقه کنترل تشعشع منفی 4 برای برطرف نمودن نفرین به ناحق به کار می رفت، نفرینی که هیچ ظلمی صورت نگرفته بود و زمانی که بحث ظلم و حق الناس مطرح باشد و نفرین به حق باشد (گرچه نفرین به حق هم مجاز نیست و مبحث نفرین در بحثهای مرتبط با کمال جایی ندارد)، نمی توان با حلقه کنترل تشعشع منفی چهار به تنهایی ، تشعشعات منفی را خنثی نمود بلکه در مورد نفرین از طرف مظلوم به ظالم، باید فردی که ظالم بوده است، خود توبه کرده و در مسیر کمال قرار گیرد و روزی در اثر اتصال به خداوند و بهره وری از لطف و مرحمت او، من معنویش فعال شده و از من معنوی مظلوم، به نوعی بخشایش طلب کند و توافقی بین من های معنویشان صورت گیرد.

3- کمک به درک بهتر آگاهی ها (استاد درون)

یکی از انواع تعالیم به انسان، تعلیم استاد درون (من معنوی) است که چون نتیجه ی تفکر، تجزیه و استدلال فرد نمی باشد، به دریافت الهام شباهت دارد.

اما تفاوت تعلیمات استاد درون و آگاهی اینگونه است :

الف- تعلیمات من معنوی **به دنبال تفکر در مورد موضوعی در ارتباط با کمال** حاصل می شود در صورتیکه در مورد دریافت آگاهی، به یکباره مطالبی، بدون تفکر قبلی جاری می گردد.

ب- تعلیمات من معنوی **روندی زمانمند و تدریجی** دارد، در صورتی که دریافت آگاهی به شکل ناگهانی و در کسری از ثانیه اتفاق می افتد.

4- کنترل من های ضد کمال (شیاطین درون)

انسان زمانی تزکیه می شود که لطف الهی شامل حال او گردد. این تزکیه که کنترل من های ضد کمال است با دخالت من معنوی انجام می شود.

نکاتی در مورد من معنوی قابل تامل است :

الف - هرگز خواب من معنوی کسی که فوت کرده است را نمی توان دید و بحث خواب مرحومین، مربوط است به بحث تشعشع دفاعی و کالبد ذهنی آنها

ب- وقتی کسی از پس از مرگ، از برزخ دنیا به عالم فرامگانی می رود، من معنوی او نیز همراه او رفته و نمی تواند به زندگی های قبل باز گردد.

ج- با احترام به اصل الف و ب، پس از برقراری این اتصال، من معنوی ما در مورد بحث بخشایش، با من معنوی حتی کسانی که به زندگی بعد رفته باشند، **بدون اینکه ما متوجه بشویم و احساس کنیم**، در تماس هستند و می توانند بحث بخشایش را جاری کنند. اما اگر مرحومین را در خواب یا بیداری احساس کنیم، فقط بحث کالبد ذهنی آنهاست (رجوع به جزوه تشعشع دفاعی).

د - وظیفه اصلی من معنوی در یوم الدین است.

مرحله ای که در آن همه ی انسا نها مورد بخشش و رضایت یکدیگر واقع می شوند و مصالحه می کنند، قیامت است. در قیامت انواع مختلفی از شفاعت وجود دارد که یکی از آنها شفاعت من معنوی است. در این مرحله، من معنوی موجب بخشش عمومی حق الناس می شود. در حقیقت من های معنوی ما از ما شفاعت می کنند و بخشش همه طرفه صورت می گیرد.

ه - من معنوی در پایان قیامت می میرد و ما بدون من معنوی وارد جهنم می شویم.

و - وقتی به جهنم می رویم، دیگر حق الناسی وجود ندارد و بخشایش صورت گرفته است، اما جهنم، بررسی سوء سابقه و حسن سابقه است و بحث سوختن کارما... ولی به نوعی بدون وجود حق الناس.

نکته بسیار مهم - وظایفی که من معنوی به عهده می گیرد ، صرفا در زمینه ی کمال و ضد کمال است و حضور من معنوی غیر از ماموریتهایی که در زمینه کمال و ضد کمال باشد، امکان ندارد و در صورت گزارش مشابه، حتما باید بحث تشعشع دفاعی را مد نظر قرار داد.

من معنوی به عنوان ولی

در هر چهار نقشی که من معنوی ایفا می کند، نوعی یاری و کمک وجود دارد که باعث می شود بتوانیم آن را «ولی» بنامیم.

در عرفان دو نوع ولایت وجود دارد: ولایت معنوی (معنویت بخش) و ولایت معونتی (یاریگرانه). «ولایت معنوی» مخصوص کسانی است که در مسیر کمال خود به حوزه ای از روزی آسمانی دست یافته اند که می توانند و تمایل دارن دیگران را نیز در آن سهیم کنند. این نوع ولایت درجات مختلفی دارد و همه ی اولیای الهی به نسبت های مختلف از آن برخوردار هستند.

اما «ولایت معونتی» دوستی و خیرخواهی انسانها برای یکدیگر است که بدون دسترسی به حوزه ی ولایت معنوی انجام می شود. برای مثال، وقتی کسی برای دیگری دعا می کند، برای او ولی (ولی معونتی) محسوب می شود. همچنین، همان طور که اشاره شد، من معنوی نیز در هر چهار نقش خود، ولایت معونتی دارد.

جلسه پنجم

روابط ریاضی حاکم بر کمال:

انسان - کمال = بی معنی (انسان منهای کمال بی معنی است)

اگر انسان زندگی کند و جاودانگی برای او معنا نداشته باشد، زندگی او بی معنی است. برای مثال اگر انسان پس از سال ها زندگی بمیرد، و تنها به خاک تبدیل شود و کمالی نداشته باشد و حرکتی از نقصان به سمت کمال، از نیازمندی به بی نیازی وجود نداشته باشد، زندگی برای انسان معنا نخواهد داشت همه چیز پوچ و بی ارزش می گردد.

کمال - انسان = بی معنی (کمال منهای انسان بی معنی است)

کمال برای هیچ موجود دیگری جز انسان تعریف نشده است. همه ذرات عالم هستی بجز آدمیزاد، بالفعل در کمال آفریده شده اند. اما آدمیزاد، بالقوه در کمال آفریده شده است و باید مسیر کمال را طی کند و با پیوستن به رب، به صورت بالفعل به کمال خود برسد (رجوع به جزوه دوره هشت)

کمال - تشخیص = کمال - قیاس = کمال - ارزیابی = بی معنی

در اینجا با سه پله ی مختلف روبرو شده ایم: **تشخیص، قیاس و ارزیابی**

1- تشخیص اولین مرحله ای است که در برخورد با یک موضوع جدید رخ می دهد. برای مثال فتوسل (سلول های نوری) که در در ورودی فروشگاه ها تعبیه شده است، فقط قدرت تشخیص دارند که آیا مانعی جلوی آنها وجود دارد یا وجود ندارد، قدرت آنکه بتواند قیاس کند که مانع چاق است یا لاغر، کوچک است یا بزرگ و... را نخواهند داشت.

2- قیاس مرحله ای فراتر از تشخیص است. برای مثال حیوانات قدرت قیاس دارند، مرغ هنگام دانه خوردن از ابتدا دانه و سنگ را مقایسه می کند و سپس به سمت دانه می رود و آن را می خورد و سنگ نیز قادر است در بین هر دو صاحب خود که او را صدا می کنند، مقایسه ای کند و به سمت یک نفر برود.

3- ارزیابی کردن مرحله ای است که حیوانات از آن بی بهره اند. برای مثال انسان می تواند ارزیابی کند که مسافرت در روز چه مزایایی دارد و نیز در شب چگونه است و یا راه کمال و ضد کمال و ماحصل این دو را ارزیابی کند

اگر موجودی تشخیص نداشته باشد، هرگز نمی تواند راه کمال و ضد کمال را ببیند و نیز اگر قیاس نداشته باشد، نمی تواند تفاوت راه کمال و ضد کمال را درک کند و نیز اگر قدرت ارزیابی نداشته باشد، نمی تواند ارزیابی درستی از ماحصل مسیر کمال و ضد کمال داشته باشد و به شکل کلی برای این موجود کمال بی معنی است.

کمال - ضد کمال = بی معنی ← کمال - شیطان = بی معنی

حرکت تنها با وجود اصطکاک و نیروی مخالف معنا می یابد. این شیطان است که به کمال معنا می بخشد. چرا که اگر ضد کمال (کثرات ابلیس یا شیطان) وجود نداشت، حرکت انسان به سوی کمال بدون هیچ مقاومتی به سمت مقصد صورت می گرفت که کاملاً بی ارزش و بی مفهوم می گردید. اگر نیروی مقاومتی وجود داشته باشد و سپس فرد، خودش تصمیم بگیرد که همت کند و به سمت کمال حرکت کند آنگاه حرکت او با ارزش خواهد بود و شیطان به دلیل این که به کمال معنا می دهد از ارزشی والا برخوردار است.

کمال - عدالت = بی معنی و عدالت - برابری = بی معنی ← کمال - برابری = بی معنی

هنگامی که دو فرد در دو شرایط مختلف، خواهان حرکت به سوی کمال باشند، عدالت حداقل برای یکی از آنها رعایت نشده است. در آن صورت کمال یکی با ارزش تر از کمال دیگری به حساب می آید. اما به دلیل این که همه افراد فرم های مجادله آدم هستند و تنها همان یک آدم است که حالت های بی شماری را تجربه می کند، برابری وجود دارد و این کمال برای آدم تعریف می شود. (رجوع به جزوه دوره چهار) و همه آدمیزادها (یا در این زندگی، انسانها) فرمهای مجادله آدم هستند و یکی است که بی نهایت حالت مختلف و بی نهایت مسیر مختلف را طی می کند.

کمال - اختیار = بی معنی و اختیار - آزادی = بی معنی ← کمال - آزادی = بی معنی

کمال بدون وجود اختیار بی معنی خواهد بود. هرگز نمی شود کسی را مجبور به انتخاب راه کرد. این انتخاب باید با اختیار فرد صورت گیرد و با وجود اختیار، فرد باید آزادی انتخاب مسیر داشته باشد تا کمال ارزش یابد.

کمال - ناظر = بی معنی

منظور از ناظر در اینجا، ناظر متحرک است (رجوع به جزوه دوره دو). اگر ناظری آگاه به وجود خود و مسیر نباشد، کمال بی معنی می گردد.

کمال - انگیزه = بی معنی و انگیزه - اشتیاق = بی معنی و اشتیاق - عشق = بی معنی ← کمال - عشق = بی معنی
انسان برای حرکت به انگیزه نیاز دارد و این از اشتیاقی که دارد ناشی می شود و این عشق است که منجر به پدید

آمدن اشتیاق می شود، پس اگر انسان شعور عشق را نداشته باشد، مشتاق نمی شود و اگر مشتاق نشود، انگیزه ای برای حرکت نخواهد داشت.

کمال - فنا ناپذیری ناظر = بی معنی

اگر در مسیر کمال، حذفی صورت بگیرد، کمال معنا نخواهد داشت.

کمال - حرکت = بی معنی و حرکت - نیاز = بی معنی ← کمال - نیاز = بی معنی

منظور، حرکت در مسیر کمال است. حرکتی از نقصان به سوی کمال و این «نیاز» است که منجر به حرکت می گردد و به دنبال حرکت، نیاز ایجاد می گردد. ارتباط تنگاتنگی میان حرکت و نیاز برقرار است و اگر کسی بی نیاز باشد، حرکت برای او معنی نخواهد داشت. حرکت برای تمام مخلوقین تعریف شده است که آن حرکت به تبع نیازمندی موجودات شکل گرفته است و در نتیجه کمال بدون نیاز معنا نخواهد داشت

حرکت - هوشمندی = بی معنی کمال - هوشمندی = بی معنی

← هوشمندی - صاحب هوشمندی (خدا) = بی معنی ← کمال - خدا = بی معنی

ناظر متحرک، جهت یافتن مسیر، به یک هوشمندی عظیم نیاز دارد و در صورت عدم وجود هوشمندی، کمال و مسیر کمال بی معنی خواهد بود. هر هوشمندی هم نیازمند خالق هوشمندی است بنابراین کمال، بدون صاحب هوشمندی که همانا خداوند متعال است بی معنی خواهد بود.

از رابطه ی: انسان - کمال = بی معنی و کمال - خدا = بی معنی، این نتیجه حاصل می شود که:

انسان - خدا = بی معنی

ارتباط شرح صدری (بارش)

ارتباطی است در جهت کمک به ترجمه ی آگاهی و درک بهتر دانش کمال.

قطعا در بسیاری از ارتباطها، بسیاری از دانشجویان تا اینجا آگاهی هایی را دریافت کرده اند اما به درک مفهوم آگاهی نرسیده اند و این حلقه شرح صدر لازم را برای فرد ایجاد می کند تا بتواند به درک عظمت آگاهی های

دریافتی برسند. زیرا که آگاهی‌ها چندین مرحله ترجمه می‌گردد تا برای فرد قابل درک شوند. اعتقاد داریم که شرح صدر در اتصال برای فردی که متصل است جاری می‌گردد و بدون اتصال و ارتباط با خداوند، هرگز فردی شرح صدر نمی‌یابد، صابر نمی‌گردد، تزکیه نمی‌شود و این ارتباط، برای خود دانشجو است و قابل تفویض توسط دانشجویان به غیر نمی‌باشد.

اصولاً بسیاری از مکاتب به سالک می‌گویند که برو صبر بیاب، تزکیه شو، شرح صدر پیدا کن تا لایق این راه شوی در صورتی که هیچ کس بدون اتصال به خداوند و برخوردار از رحمانیت عام او قادر نیست به تعالی برسد ...

فلسفه ی عرفانی حجاب

هر دریافتی از هستی، زکاتی دارد که بازتاب متناسب با آن دریافت است. به بیان دیگر، جهان هستی برای هر کسی اسبابی فراهم کرده و به هر فردی استعدادی داده است که مستلزم شکر است و شکر آن، در قالب زکات یعنی بازگرداندن یک کادو به هستی می‌باشد. بنابراین، در قبال هریک از عواملی که برای ما مفید است یا خاطرمان را آسوده کرده است، زکاتی وجود دارد: زکات علم، زیبایی، همسر و فرزند خوب، مال و شهرت و

در این میان، **فلسفه حجاب پرهیز از خودنمایی است که نوعی زکات به شمار می‌رود.** در واقع حجاب مانع خودنمایی و ایجاد شعور معیوب ناشی از آن است؛ تا از این رهگذر انسان کادویی (زکاتی) در خور شأن هستی به آن داشته باشد. در این دیدگاه، زن و مرد، هر دو در این چارچوب قرار می‌گیرند و حجاب تعریفی انسان شمول می‌یابد. این حجاب ناشی از بی‌نیازی و غنای عرفانی است. یعنی کسی که به بلوغ عرفانی برسد، حجاب را رعایت می‌کند.

البته حجاب موضوع بسیار پیچیده و مفصلی به شمار می‌رود که از دو منظر کمی (ظاهری) و کیفی (باطنی) مورد بررسی قرار می‌گیرد. بعد کمی حجاب (حجاب ظاهری) در قالب شریعت، فرهنگها و باورها مطرح می‌شود و در تمام مکاتب الهی، به طرق مختلف لازم دانسته شده است. اما در کنار پیروی از شریعت (اصول رهروی)، بعد کیفی این پیروی نیز مطرح است که بی‌توجهی یا کم‌توجهی به آن، نتیجه کامل نخواهد داشت و دینداری واقعی نخواهد بود. به بیان دیگر می‌توان گفت حفظ و رعایت ظاهری احکام و دستورات دینی کافی نیست و تعالی با حفظ ظاهر و باطن دین حاصل می‌شود.

در بررسی کیفی حجاب مسائلی همچون "**انرژی نوع دوم**"، "**جاذبه و دافعه**" و "**ارزش وجودی**" را مطرح می‌شود:

1- **انرژی نوع دو**: انسان معمولی جدای از انرژی حاصل از مصرف مواد غذایی که آن را انرژی نوع اول می‌نامیم، به انرژی‌های دیگری نیز محتاج است. یعنی حتی وقتی تغذیه کاملی داشته و از استراحت کافی بهره

مند شده است، با وجود رفع همه نیازهای جسمی خود، هنوز با کمبودهایی مواجه است که باعث می شود احساس رضایت نکند. یکی از این انرژی ها انرژی نوع دوم است که در اثر تعریف، تمجید، توجه و ستایش دیگران حاصل می شود. برای مثال، انسان معمولی با شنیدن یک جمله خوشایند کاملا سر حال می شود و با شنیدن یک جمله ناخوشایند، به شدت پریشان (دشارژ) و از انرژی تخلیه می شود (رجوع به جزوه دوره چهار)

انسانی که در زندگی، انگیزه متعالی مانند پیمودن مسیر کمال و خود شناسی ندارد، همیشه در صدد جلب توجه دیگران و جذب انرژی نوع دوم است و برای این جلب توجه، مبادرت به خودنمایی می کند. بنابراین، اگر فردی فقط حجاب ظاهری را رعایت کند، همان تشعشات شعوری خودنمایی او کافی است تا از نظر کیفی بی حجاب باشد.

حجاب از نظر کیفی به معنی قطع نیاز به خودنمایی، حتی در ورزشهای تیمی و یا هر کار گروهی دیگری نیز به عنوان یک اصل مطرح می گردد. مثلا در یک تیم فوتبال، اگر هر بازیکن در جهت خودنمایی و مطرح کردن خود و بدون در نظر گرفتن حرکت تیمی و جمعی، سعی کند به تنهایی گلی را به ثمر رساند تا فقط او به عنوان گلزن معرفی گردد، این تیم هرگز موفق نمی شود. تیمی موفق است که بازیکنان آن نه خود را بلکه کل تیم را ببینند. نیاز به خودنمایی و یا انرژی نوع دوم باعث می شود هرکس برای مطرح کردن خود حرکت کند و نه در راستای هدف جمعی. اما وقتی **خورشید انگیزه متعالی** در آسمان وجودی انسان طلوع می کند، انسان، ستاره های کم نور امیال خویش، مثل میل به خودنمایی و... را خود به خود نمی بیند. هرچند این میل هنوز در انسان هست، اما انگیزه متعالی کمال گرایی، امیال دیگر را محو می کند و فرد از انرژی نوع دوم بی نیاز می گردد.

در این رابطه زن یا مرد بودن فرقی نمی کند. حجاب برای خانمها جنبه ای دارد و برای مردها جنبه ای دیگر. یک مرد ممکن است به طرز نامناسبی لباس بپوشد و زنجیری به گردن و گوشواره ای به گوش داشته باشد که شاید ظاهرا حرام هم نیست؛ اما چون برای خودنمایی و جذب انرژی نوع دوم از دیگران است، او را از حجاب دور کرده است. یک زن هم به طرق مختلف می تواند پوشش و ظاهری داشته باشد که نشانه خودنمایی او باشد. قرار است حجاب ما را از خودنمایی دور کند و قطع نیاز به انرژی نوع دوم محقق شود. به طور کلی انسان خام یا معمولی را می توان گدا دانست؛ گدای جلب توجه، گدای محبت و در یک کلام، گدای انرژی نوع دوم. اما یکی از مراحل بلوغ، **بلوغ عرفانی** است و زمانی رخ می دهد که انسان به بی نیازی رسیده باشد.

در آفرینش آدم، ملائک به او سجده کردند. با آن سجده، ما به طور سمبلیک با انرژی نوع دوم آشنا شدیم و امروز آثار آن در ما نمایان است. این گرایش طبیعی یک انسان معمولی از بدو تولد است و **تا زمانی که مسیر خودشناسی را طی نکند، این گرایش غیر طبیعی نیست.** تا جایی که به نظر روانشناسان مورد توجه قرار گرفتن نیاز طبیعی انسان به شمار می رود و این نشان می دهد که این نیاز تا چه حد با نهاد ما در آمیخته است. ولی با بلوغ عرفانی، انسان کاملاً از این نیاز فارغ شده، از تشویق، جلب توجه کردن، مورد ستایش قرار گرفتن و به طور کلی، از انرژی نوع دوم بی نیاز می شود. از منظر اجتماعی نیز حجاب به عنوان یک اصل ضرورت پیدا می کند. مظاهر خودنمایی می تواند در هر لباس یا کسوتی نمایان گردد؛ تا جایی که حتی فردی با حجاب کامل ظاهری (پوشش کامل) می تواند بیشتر از فردی به ظاهر بدحجاب جلب توجه کند. ریشه این امر را باید یافت و اصلاح کرد. رسیدن به حجاب واقعی، بلوغ یک جامعه را نشان می دهد. جامعه ای که تشنه جذب انرژی نوع دوم باشد و هر فرد در آن جامعه بخواهد فقط خود را مطرح کند، هرگز پیشرفت نمی کند.

لذا اولین گام برای رشد معنوی یک جامعه آن است که در آن، نیاز به موارد ذکر شده به حداقل رسیده باشد. پس از آن است که این جامعه پذیرای مباحث پیچیده تری می شود و می تواند به پوشش متناسب با بلوغ عرفانی خود دست یابد.

2- **ارزش وجودی:** غالباً ما برای هر شیئی متناسب با ارزش وجودی آن پوششی در نظر می گیریم و هیچ گاه برای یک شیئی بی ارزش بسته یا پکیج گران قیمت تهیه نمی کنیم و به عکس، هیچ کالای گران قیمتی را نیز در پوششی بی ارزش (برای مثال در کاغذ) نمی پیچیم. مثلاً برای یک قطعه الماس، جعبه ای را طراحی می کنیم که خود آن جعبه نیز ارزش و قیمت قابل توجهی دارد. پوشش یک فرد نیز باید با ارزش وجودی او هماهنگ و همسو باشد.

همین بحث ارزش وجودی، در مورد یک جامعه نیز مطرح می شود. اینکه افراد از لحاظ ادراکات عظیمی چون درک انا الحق، درک حس حضور، درک شکر وجودی و رسیدن به این مفهوم که از کجا آمده اند و به کجا می روند، در چه مرحله ای قرار داشته باشند، در بلوغ عرفانی و انتخاب پوشش آنها تأثیر مستقیم دارد. درک این مهم که حضور ما هدفمند است و جهان هدفی دارد و هوشمندی عظیمی بر آن حاکم است، درک این مطلب که ما نیز در این عرصه نقش هوشمندانه ای داریم و در یک مجموعه هوشمند یک جزء نمی توانیم بدون هدف باشد و اگر هستی هوشمند است ما نیز هستیم و اگر هستی نقشی ای را دنبال می کند ما

نیز نقشه ای را دنبال می کنیم، به ما اثبات می کند که وجودمان ارزشمند است و بنابراین، متناسب با آن ارزش برای خود نحوه حضورمان در جامعه را تعریف می کنیم.

3- **جاذبه و دافعه**: عالم هستی بر مبنای عرضه طراحی شده است و در آن هر چیزی با عرضه معنا پیدا می کند. ارزش برقراری ارتباط انسان با انسان نیز در همین است که نشان می دهد هر انسانی به چه شکل و ترتیبی در ارتباط با دیگران قرار می گیرد؛ ارتباط موجود را چگونه ارزیابی می کند و چه نتیجه ای از آن می گیرد. در حقیقت، انگیزه و نحوه ارتباط او حاکی از آن است که چه چیزی را به جهان هستی عرضه می کند. هر فردی متناسب با ارزشی که در درون به آن دست پیدا کرده است، خود را عرضه می کند. مسلماً انسان پوچ گرا و نهیلیست به یک طریق خود را عرضه می کند و انسان افسرده به طریقی دیگر و ... در نتیجه **با بی نهایت عرضه مواجه هستیم که کاملاً نسبی است و به ارزش گذاری درونی افراد بستگی دارد**. پس هر جامعه ای باید معرفتی پیدا کند تا از طریق آن بتواند به ارزش هایی برسد و یا ارزش هایی را زنده کند و برای نسل های بعد از خود به ارث بگذارد. در خصوص معرفی حجاب و مفهوم عمیق آن به جامعه، باید به همین نحو جاذبه هایی ایجاد کرد؛ زیرا با ایجاد دافعه نمی توان انتظار داشت که حجاب نهادینه شود. در جامعه ای که به طور بنیادی در زمینه نهادینه کردن این ارزشها اقدام نشده است و توجه لازم و کافی برای آن وجود ندارد، با زور و ایجاد دافعه نمی توان به هدف نهایی رسید. اما برای مثال، وقتی فلسفه حجاب تبیین شود، نهادینه شدن این ارزش، امکان پذیر است. در نهایت، **زکات شعوری این همه زیبایی که هستی به ما عطا کرده است، چیزی جز عرضه شعور مثبت به آن (هستی) نیست**. اما نه تنها در بسیاری از موارد ما این شعور مثبت را عرضه نمی کنیم، بلکه آنچه به هستی ارائه می دهیم، شعور منفی خودنمایی است. حجاب اولین قدم در جلوگیری از ساطع کردن این شعور منفی است تا بعد از آن بتوانیم شعور مثبتی را به عنوان زکات شعوری به هستی عرضه کنیم.

جلسه ششم

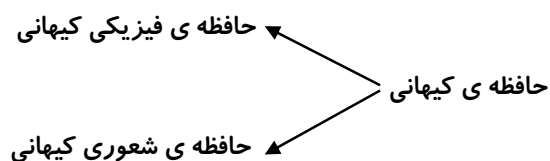
حافظه کیهانی

هیچ چیزی در هستی از بین نمی رود و جهان هستی، همه چیز را، با مکانیسم هایی ثبت و ضبط می کند.

این جمله بهترین آغاز برای صحبت در مورد حافظه ی کیهانی است.

هر زمانی که با واژه ی کیهان روبرو می شویم ، منظور زندگی دنیاست، به این معنی که ارتباطی به زندگی های بعدی و زندگی های قبل ندارد.

حافظه ی کیهانی شامل دو قسمت می شود :

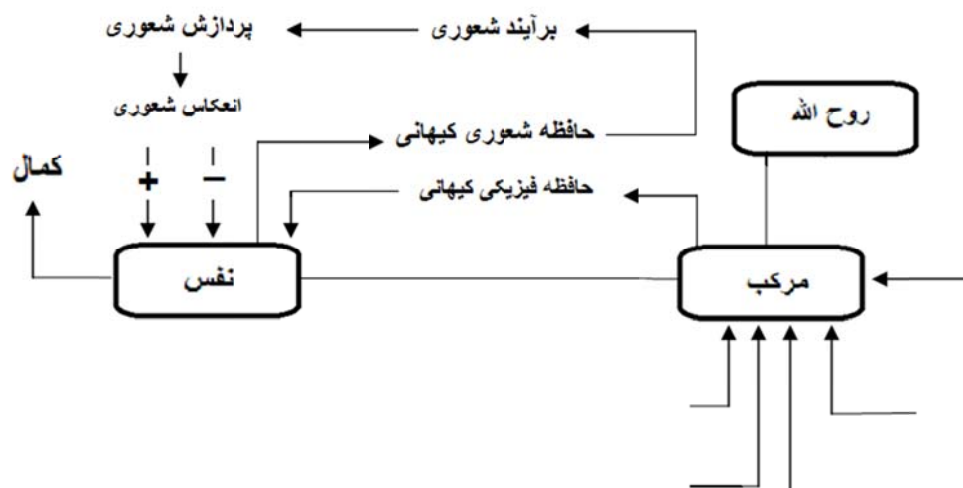


حافظه فیزیکی کیهانی: شامل نور و صدا و ...

همه ی وقایع هستی در حافظه ی بی انتهای هستی با کوچکترین جزئیات ثبت و ضبط می شود. نام این حافظه، حافظه ی کیهانی می باشد، آن قسمت از این حافظه که به شکل نور ، امواج، صدا و ... وقایع را در هستی، به ثبت می رسانند، **حافظه فیزیکی کیهانی** گفته می شود. به عنوان مثال هر لحظه که به آسمان نگاه می کنیم، اتفاقات هزاران سال قبل را می بینیم ، چرا که نوری که از ستارگان مختلف ساطع شده است ، هزاران سال نوری این مسافت را پیموده است تا به چشم ما برسد .

همچنین ثابت شده است که تمامی اجسام جامد اصوات پخش شده در اطراف خود را ثبت و نگهداری می کنند و این اصوات با پیشرفت علم، روزی قابل دسترسی هستند.

علاوه بر این هر تشعشع شعوری که در هر لحظه ساطع می شود نیز برای همیشه در **حافظه شعوری کیهانی** ثبت خواهد شد . هر شعور عشق و یا هر شعور نفرت که ساطع شود برای همیشه در حافظه شعوری کیهان ثبت می گردد.



همانطور که در طرح بالا مشخص است، حافظه فیزیکی کیهانی، ماحصل آنچه که از مرکب (جسم) به شکل نور و صدا و ... ساطع می گردد را در خود ثبت و ضبط می کند. اما حافظه شعوری کیهانی، هر شعوری که از نفس همه انسانها در طول تاریخ بشریت، به هستی تاییده شده است، در خود نگه داشته است.

مثلا در ابتدای تاریخ بشریت، انسانها از تاریکی یا از تنهایی می ترسیدند و ترسشان منطقی بود، زیرا که، با جدا شدن از زندگی قبیله ای و گروهی خود، مورد هجوم انواع حیوانات درنده و ... قرار می گرفتند. اما با اینکه در زندگی مدرن امروز، تنهایی و تاریکی، خطری برای انسان ندارد اما این ترس در حافظه شعوری کیهانی (حافظه جمعی بشر) مانده است و با اثر روی ناخودآگاه جمعی، همه نوزادانی که به دنیا می آیند در معرض اطلاعات آن قرار دارند. مجموعه شعور که به هستی تاییده می شود، برآیندی دارد که این برآیند می تواند به دو صورت اتفاق بیافتد :

1- تقابل شعوری

2- رزونانس (تشدید) شعوری

1- **تقابل شعوری** : جمعیتی را تصور کنید که برای رفتن به یک پیک نیک، آرزو می کنند که باران در روز سفر نیارد، در صورتی که در همان زمان، کشاورزان دعای باران می کنند. خواست این دو گروه و شعور ساطع شده از این دو گروه با یکدیگر سازگار نیست و در تقابل با یکدیگر قرار دارد و آنچنان اثر گذار در اکوسیستم نخواهد بود.

2- **رزونانس شعوری** : در بسیاری از مکاتب، به بحث نقش جمع و اهمیت جماعت اشاره شده است و همواره بر آن تاکید گردیده است. در حقیقت، منظور از جماعت، **جماعت همدل** است. جماعت همدلی که شعوری

واحد را با نیت واحد، دعای واحد، خواست واحد... به هستی عرضه می کنند. در این صورت اصطلاحاً رزونانس شعوری اتفاق می افتد و اثر گذاری این شعور بسیار بیشتر و قوی تر می گردد.

بر طبق یک اصل در فراکل نگری :

$$2+2=4+a$$

به عبارتی یک جماعت همدل از نظر اثر شعوری بر هستی، دارای قابلیت هستند که تک تک انسانها به طور منفرد از آن قابلیت برخوردار نیستند. منظور از رزونانس شعوری، تشدید اثر جمع است...

در بسیاری از اقوام، دعای باران و دعاهاى جمعی مشابه رواج دارد و بسیاری از آنها هم اثر گذار است. البته اگر تمام این جماعت، همانطور که گفته شد، با خلوص نیت و با خواست واحد دعا کنند، این رزونانس شعوری حتی می تواند روی اکو سیستم و اجزای زیر مجموعه آن هم موثر واقع گردد.

در حقیقت، جماعتی که 1- همدل می گردند و 2- در یک زمان واحد، شعوری را در قالب یک خواسته واحد به هستی عرضه کنند، اثر گذار خواهد بود و هرچه به تعداد اعضای این جماعت افزوده گردد، اثر گذاری بیشتر هم می گردد.

کالبد روح جمعی، آینه ای در مقابل برآیند شعوری بشر

از دوره یک همواره تاکید بر این بوده است که انسان به وسعت هستی است و حتی دارای کالبدی به وسعت تمام جهان هستی است، و هر گاه به درک این کالبد نائل شویم؛ متوجه نخواهیم شد که **آیا ما در دل جهان هستی قرار داریم یا جهان هستی درون ماست.**

جهان انسان شد و انسان جهانی
از این پاکیزه تر نبود کلامی

نام این کالبد وجود ما کالبد «روح جمعی» است. کالبد روح جمعی به وسعت کل هستی است و تمام هستی را در بر می گیرد. تک تک ما دارای کالبد روح جمعی هستیم و به نوعی، کالبد روح جمعی تمام بشر بر هم منطبق است و گویی که کالبد روح جمعی بخش اشتراکی همه ماست یا در واقع کالبد اشتراکی ماست.

زمانی که هر فرد شعوری را ساطع می کند این شعور در تمامی کالبد های او اثر می گذارد، از جمله کالبد روح جمعی و چون این کالبد به وسعت همه ی هستی است، بنابراین این شعور در تمامی هستی اثر گذار خواهد بود. اما زمانی که جمعی به صورت همدل و همزمان شعوری را ساطع نمایند پدیده رزونانس شعوری موجب اثر بخشی بسیار قوی تر آن در روح جمعی خواهد بود و اثر گذاری بسیار قوی تری در هستی و در روح جمعی بشر خواهد داشت.

کالبد روح جمعی مانند آینه مقعری است دور تادور هستی که تمامی تشعشعات شعوری ساطع شده را باز می تاباند. همچنین هر تشعشعی که در حافظه شعوری هستی، از ابتدای تاریخ ثبت و ضبط گردیده است، در روح جمعی و ناخودآگاه جمعی بشر کماکان اثر گذار است.

حلقه روح جمعی یک

این حلقه، با دسترسی به روح جمعی، به شکل کلی دو کار را انجام می دهد:

1- در صورت ارسال پیام توسط فردی که به این حلقه دسترسی پیدا کرده است، پیام را رزونانس می کند و اثر

شعوری قوی تری روی روح جمعی گذاشته می شود.

2- شرط همزمانی را از جماعت همدل متصل به این حلقه، حذف می کند.

بدین معنا که اگر کسی که به این حلقه و حفاظش مجهز شده باشد، پیامی در ارتباط با کمال در روح جمعی اعلام کند (مثلا دعوت به کمال و دعوت به دفاع از حق)، این پیام به شکل رزونانس شده در روح جمعی جاری می کند. همچنین اگر یک نفر در اتصال به این حلقه، به عنوان مثال در ساعت 8 صبح این پیام را اعلام کند و شخص دیگری، 12 ظهر و شخص دیگری در ساعت 4 بعد از ظهر و اتصال به این حلقه باعث تشدید پیامها می گردد و **نیازی به هم زمانی افراد متصل به این حلقه نیست.**

در حلقه روح جمعی یک، پس از تفویض، دانشجویان می توانند در سه زمینه زیر اقدام نمایند:

1- اعلام حلقه مثبت یک در روح جمعی

2- اعلام فرادرمانی در روح جمعی

3- اعلام پیامهای معنوی مثبت در روح جمعی

1- اعلام حلقه مثبت یک در روح جمعی

پس از تفویض، دانشجویان قادر خواهند بود در روح جمعی حلقه مثبت یک را جاری کنند. باید توجه کرد که با نوعی، اعلام حلقه مثبت یک در روح جمعی، اعلام شعور این حلقه در آن است و باعث ارتقاء جمعی می گردد و بدان معنا نیست که دیگر فرد به فرد نیازمند این نباشند که برای آنها مثبت یک اعلام کنیم. اعلام حلقه ها در روح جمعی به شکل کلی با اعلام برای هر فرد متفاوت است و به معنای اعلام شعور، آگاهیها، اطلاعات و اثر گذاری کلی در روح جمعی است و نمودار کلی بشر را ارتقا می دهد. به عبارتی، نوعی دعا و طلب خیر برای بشر است که در طول زمان اثر گذار خواهد بود.

2- اعلام فرادرمانی در روح جمعی

یکی از موارد اختلاف در دوستان دوره های بالا این مورد است. باید گفت که حلقه فرادرمانی به معنای جاری کردن درمان، در روح جمعی معنا ندارد. اما وقتی فرد این حلقه را در روح جمعی اعلام می کند، به شکل طلب خیر برای درمان و طلب شفا، در روح جمعی اثر می گذارد. پس اعلام آن در روح جمعی امکان پذیر است و این گونه اثر گذار است.

3- اعلام پیامهای معنوی مثبت در روح جمعی

دوستان دوره پنج، پس از دریافت حلقه و حفاظهای لازم، قادرند پیامهایی که جنبه معنوی دارد و مرتبط به کمال است را در روح جمعی اعلام کنند. چند نمونه از این پیامها را ملاحظه می فرمایید:

- دعوت به حق

- شناخت دانش کمال از قدرت

- درک مفهوم صلح

- درک اقم الصلوه

- درک مفهوم قربانی

...

مثلا اگر پیامی حاوی پیامهای زمینی و در ارتباط با اموری باشد که به خودی خود ربطی به کمال ندارد، بی معنا خواهد بود و اثر گذار نیست. مثلا اگر در روح جمعی «بهبود وضع مالی فقرای کشور» اعلام گردد، بی اثر و بیهوده است، زیرا که بهبود وضع مالی، نیازمند کار زمینی و تلاش زمینی و نیز بهبود مدیریت اقتصادی و ... می باشد که ربطی به روح جمعی ندارد؛ اما مثلا می توان «افزایش معنویت طلبی» را در روح جمعی اعلام کرد، چیزی با فکر و اندیشه و خواست بشر مرتبط باشد و او را به سمت کمال هدایت نماید.

با توجه به اشتباهاتی که دوستان دوره های بالا در استفاده از این حلقه مرتکب می شوند، ذکر نکاتی در زمینه حلقه روح جمعی قابل توجه و بسیار مهم است:

- 1- حلقه روح جمعی نیازمند شاهد شدن فرد اعلام کننده نیست. یعنی نیاز نیست فرد در زمانی مشخص اتصال بگیرد، بلکه همانند اعلام طلب خیر، با یک **نظر** و در کسری از ثانیه اتفاق می افتد.
 - 2- حلقه روح جمعی نیازمند هم ساعت و هم زمان شدن افراد اعلام کننده نیست. بعضا قرارهایی در محیطهای مجازی و یا در قالب پیامکهایی گذاشته می شود که همه در یک ساعت مشخص در روح جمعی اعلام کنیم. این کار اصلا ضرورت ندارد و شرط همزمانی قبلا در این حلقه برداشته شده است.
 - 3- از این پس، هر زمان برای هر فردی، هر حلقه ای را می خواهیم اعلام کنیم، یادمان باشد که **جمع مقدم بر فرد است** و بهتر است به خاطر احترام به جمع، ابتدا در روح جمعی یکی از حلقه هایی که مجاز هستیم را اعلام کنیم و پس از آن برای فرد نظر بیاندازیم. این کار برکت معنوی بسیاری خواهد داشت.
 - 4- جملاتی از دوستان دوره های بالا بعضا شنیده می شود مثلا: «برای شخص X در روح جمعی اعلام کنیم» که اساسا این جمله غلط است، اعلام برای یک فرد، در ارتباطات فردی معنا دارد و اعلام برای یک جمع در ارتباطات جمعی و حلقه روح جمعی ... این اشتباهات به خاطر عدم درک بند 3 همین تذکرات گاهی اتفاق می افتد.
 - 5- گروه مخاطب را در حلقه روح جمعی یک (و نیز در حلقه روح جمعی 2 در دوره هفت) می توان محدودتر کرد. مثلا: اعلام مثبت یک در روح جمعی همه ایرانیان، اعلام مثبت یک برای تمام اهالی یک شهر، جامعه مهندسين، جامعه پزشکان و
- ولی به هر دلیلی هر زمان که قصد اعلام در روح جمعی یک گروه مخاطب را داریم، باز هم قبل از آن، نظری به همه بشر بیاندازیم که برکت معنوی بسیار خواهد داشت.

انگیزه اعمال

- سربازانی را تصور کنید که برای مقابله با دشمن به مرزها گسیل شده اند.
- اگر از یکی از آنها سوال شود که انگیزه شما برای این عمل دفاع از کشور چیست چه می گوید؟ بیاییم با هم جوابهایی را بررسی کنیم :
- **برای رضای خدا** در دوره دو بررسی کردیم که آیا خداوند ناراضی است که ما با اعمالی می خواهیم او را راضی کنیم؟ و این آیا به نوعی نعوذ بالله منت بر سر خداوند نیست. یا در یک بازی فوتبال گفته می شود خدا کمک کرد که ببریم، مگر تیم مقابل هم در آن بازی مخلوق خداوند نبوده اند

- **برای رضای خلق خدا و کمک به ممنوع** این دیدگاه منطقی تر به نظر می رسد و منتی بر سر خدا نمی گذارد، و در عوض، منت سر مخلوق خداوند می گذارد که این کار را برای شما، ای مردم انجام دادم . شاید مجسمه اش را هم بخواهد که در میدان شهر هم نصب کنند و یادبود بگذارند. بسیاری هستند که می گویند ما برای همین مردم این کار را کردیم و الان انتظار ما از این مردم پاسخ داده نمی شود
- **برای رضای خودم** یکی از سربازان ممکن است ذکر کند که من هر کاری می کنم برای خودم انجام می دهم. زیرا که اگر دشمن به کشور حمله کند ، همه انسانها نابود می شویم از جمله خود من و عزیزان من ... بنابراین این فرد نه منتی به سر خداوند می گذارد و نه منتی به سر خلق خدا **این دیدگاه متعالی ترین دیدگاه در بین سه پاسخ مطرح شده بود.**

هرکاری که می کنیم، برای خودمان است، زیرا که همه انسانها طبق آموزه های قبلی، خود ما هستند. همه فرمهای مجادله یکدیگر هستیم و اگر دردی از روی دوش دردمندی برداشتیم، در حقیقت این درد را از دوش خود برداشته ایم، چون آن فرد نیز خود ما هستیم و کسی جز «من» در هستی نیست. این من ، من در وحدت است و وقتی به درک آن برسیم که انگیزه اعمالمان، نجات خود است، چون همه در این حریم «خود» جای می گیرند و مجادلات آدم آنگاه آرام آرام به درکی می رسیم مبنی بر این که :

هرگونه منت ممنوع ...

درک مقام بی منتی و بی تمنایی مسیری عظیم در حرکت ادراکی را می طلبد، تا آنجا که بدترین و بهترین انسان را فرم دیگری از خودت ببینی، جهالت یک نفر را جهالت خود و هدایت یک نفر را هدایت خودت ببینی آنگاه بی منت می گردی ، بالغ عرفانی به این درجه از بی منتی رسیده است و هر عملی که از او سر می زند، به خاطر خودش است، خودی که همه بشر را در آن جای می دهد، همه تجلیات را حتی تمنایی از دیگران ندارد و منتی سر کسی نمی گذارد.....

بالغ عرفانی کسی است که فقط زمانی به سوی خداوند می رود که خود خدا را طلب کند و نه غیر از او را

دوستان دوره پنج، از امروز و پس از پایان دوره فرادرمانی، می توانند دوره مقدس مربی گری را ثبت نام کنند و و به حافظهای مستری دوره یک، طی شش هفته مجهز شوند. در این بحث انگیزه ما برای تدریس این دوره ها، می توانیم مرور کنیم که آیا برای رضای خداست؟ یا رضای خلق ؟ یا رضای خودمان اگر برای ارتقا بعد دیگری از وجود خودم در تلاش هستم، پس هر مشکلی هم که پیش آمد، در راه ارتقاء خودم پیش آمده است و انتظاری از هیچکس نیست...

توصیه استاد نازنین در آخرین جلسه دوره 5 برای کسانی که قصد ثبت نام دوره مربی گری را داشتند یک چیز بود و آن امانتداری است . امانتداری مهمترین رکن برای جلوگیری از انحراف در این مسیر خواهد بود و قطعاً شما، دانشجو عزیز، برادر و خواهر گرامی، سوگند امانتداری خود را خوانده اید....

با سپاس

گروه آموزش مجازی دوره های عرفان حلقه